

الكوكب الدرري

في

مآثر البصائية

تأليف الشيخ محمد باقر بن محمد باقر
الطهراني

و بعد از آن طلوع بابت و ظهور مبرها اند و خلافت عجم ایتھا

و کتبها اصحفا و مکتوبات و کتب در حدیث و فقه و تاریخ

مشتمل بر کتب

بسیار و کتب کاتبان



بسم الله الرحمن الرحيم

بهترین علمی که حضرت معلوم در صفحه عالم نهاده و انسا را
بتحصيل آن بر سائر کائنات مزیت داده همانا علم تاریخ است که نماینده
اخلاق و آداب گذشته گمان است و گشایندۀ ابواب بروجه آیندگان.
دقیقه ایست از جوا هر صفات سابقین * و سفینه ایست از برای نجات
لاحقین * مجرب امور است و مؤدب جمهور * مقلب قلوب است و مخفف
عیوب * مهذب اخلاق است و مذهب اوراق * پس غم تاریخ سرا آتی
جهان نما است و البته باید مرآت در کمال جلاء و استجلاء و از غبار
وزنات کاذب و اغراض مبرا باشد * تا طلعت مقصود بخوبی در آن
منعکس و مشهود شود * و جمال مطلوب بی کم و کاستی چنانکه هست
در آن مرآت مرئی و منظور گردد * و نقش و نگار زیبایی که دست
قدرت مشاطه صانع در هر جمال دلربائی بکار برده در پرده اغراض
مخفی و مستور نماید * و از نمایش حقیقت محروم و مهجور نگردد * چه
شبهه ای نیست که اگر صفحه تاریخ آلوده با کاذب شود بعکس
مقصود نتیجه بخشد * یعنی علمی که سبب تربیت و ترقی است مورد
توحش و تدنی شود * و فنی که برای بصیرت و روشنائی است باعث
ظلمت و نابینائی گردد * و اگر چه بقاد «من صنف قد استهدف» هر
نویسنده ای هدف سهام انتقاد گشته ولی فرق است میان نویسنده
که بجهت طرفداری از ملت و دولتی و تحصیل مقام و رتبتی قلم بر صفحه
تاریخ نهاده و در دام تنقید دانایان بیغرض افتاده با آنکس که من دون
مقصد و مطلبی تنها با روح ادبی خامه بر اوراق زده و مورد تنقید

خورده گیزان اتفاق شده - از این رو تاریخی که من دون طرفیت
و موظفیت نگاشته آید و مقصد اصلی بیان حادثه تاریخی باشد شبهه‌ئی
نیست که باعتبار نزدیک تر و از نزدیک دور تر است *

« هر دوت و اکزنوفون » هر دو از مؤرخینی هستند که در قرن
پنجم قبل از میلاد مسیح در یونان متولد شده اند بفاصله « چهل سال
یعنی « هر دوت » تقریباً چهل سال متقدم بود « اکزنوفون » که
متأخر از هر دوت و تحصیلا قش بیشتر و مدتی در مدرس سقراط نلند
کرده و از هر فنی آموخته و در دواثر دولتی مقامی عالی یافته * کتب
تاریخیه او در اعتبار مقام تصنیفات هر دوت را احراز نکرده و پایه
آن نرسیده . و این برای آن بوده که هر دوت تنها با روح ادبی قلم
بر صفحه تاریخ نهاده و قصدی جز ذکر حادثه نداشته * ولی اکزنوفون
که خود از صاحب منصبان دولت یونان و در هر حادثه متصدی امور
بوده و او را بذي السیف و القلم ستوده اند در ذکر حوادث غالباً اهمیت
مقام خود و دولت متبوعه اشرا از دست نداده است . لهذا مؤرخین
دنیا تاریخ هر دوت را در صف اول جای داده اند چه تنها قلمی
که از فکر آزاد حامله شود و اولاد صالح زاید آن اولاد دیگری نیاید
و صلاحیت را شاید * و هرگز زادگان سیف و سنان پایه اولاد
خامه و بنان نرسند * در منظومه‌ئی که بخورد نامه اش نامیده ام در مقام
مناظره تیغ و قلم گفته شده *

مؤلفه

شنیدم شی تیغ باخامه گفت	که ای با پناهای علامه جفت
سراوتورا گرچه یلک خانه است	بسر پنجه مان مکن ولانه است
ولی فرقها باشد اندر میان	بود فرق از فرقید تا فرقدان
سراهای درمشت هر پهلوان	تورا جاسرا نگشت هر ناتوان

منم بازرگان بجنك وستيز
 بمن هر که همراز و دمساز شد
 بتو هر که شده مندم و همجوار
 بمن هر که رو کرد شد سرخ رو
 مرا اوستاد ز پولاد داد
 بدبری است کاندر کف راستان
 قلم چون شنید این سخن راز تیغ
 نگفتا که باخوی وحشی گری
 رادی تو نیست خون ریختن
 هم از تو فقط ملک پاینده نیست
 نگویم من از پندهای درست
 بقصر شهم من تو در کارزار
 منم کاشف علم و عقل و فنون
 مزاروح عرشی است آموزگار
 کجی تو که استا کجت ساخته
 جو منم شد از گفت آن با هنر
 خروشید و بر سینه خامه جست
 نگفتا سزای سخن گوی مرد
 زبانی که شد بر بزرگان دراز
 غلط کاری تیغ را کن نظر
 بریده گلو با سر چاک دار
 هر بزم و هر انجمن بار یافت
 زبانش بهر صفحه باز شد
 قلم چون که همراز اندیشه است
 بیی در نی اندر آیات نون
 تو با سهله گاتی بجنك گریز
 قوی پنجه و کار پرداز شد
 ضعیف و نحیف است و زار و زار
 ز تو صفحه ها شد سیه تو بتو
 تو را روستا گشت و بیدل نهاد
 منم ملک آرا و کشور ستان
 پاسخ بدو گفت با صد دریغ
 تقدم بما جدوی و برتری
 غبار فساد و شرانگیختن
 و گرهت بی همت بنده نیست
 شود پنجه ها عهدشان با تو ست
 که فرما زده من تو فرمان گذار
 تویی آلت دست جهل و جنون
 تو را جسم خاکي در آرد بکار
 مرا راست قد حق بر افراخته
 بر آورد پس تیغ پولاد سر
 زبانش برید و سرش را شکست
 همین کش بیاید زبان قطع کرد
 ز گفتار میبایدش داشت باز
 کز او شد زبان قلم تیزتر
 بنزد کسان یا فتی اعتبار
 بر هر کسبی فر بسیار یافت
 سخن آورد و نقش پرداز شد
 عزیزش شمر که حقش ریشه است
 که حق و القلم گفت و مایه و نو

ذکر ایستادگی و شجاعت

در سال یک هزار و سیصد و بیست و چهار هجری یکی از دانشمندان فرانسه که اگر او را از پروفسرها و فلاسفه نمره اول این قرن بشماریم هجر در صف دومین اورا تو انیم شناخت . بایک خانم امریکائی که زنی بقایت دانشمند و عالمه فاضله بی مانندی است و آن روز دوشنبه بی بود بلا قرین و اکنون در حباله همان شخص محترم است و او ناشر چند کتاب است بایک خانمی دیگر از اهالی امریک بایران مسافرت کردند این بنده نگارنده در اصفهان ایشان را ملاقات نمود عنکامی که از دیدن ظل السلطان مراجعت کرده بودند * و در مجلسی که جماعتی از هر قبیل در آن مجلس حضور داشتند از هر مقام سخن بمیان آمد و محاوره و مذاکره بی انجام یافت و او در تکلم بزبان فارسی نیکو توانا بود تا اینکه سخن بتاریخ ایران و امور مستحده این مملکت کشید * پس ایشان بالحن افسوس اظهار نمودند که بسیاری از امور مهمه این مملکت بطور شایان مضبوط نگشته و هر گاه شخصی طالب حقیقت باشد در وادی حیرت باید بماند * این بنده سؤال نمود که مثلاً از چه قبیل امور را منظور دارید * پاسخ داد که یکی از امور مستحده که مبدأ آن مملکت ایران است ظهور دیانت بابیه و بهائیه است که حوادث عظیمه ثیرا متضمن است و هر يك از آن برای تجربیات نوع بشر مفید و علم بآن بقایت سود مند است * با وجود این هنوز تاریخ صحیح بیفرضانه بی در این امر نوشته نشده و اکثر اهالی ایران از شرح این قضیه بی اطلاع مانده اند * یکی از حضار وی را پاسخ داد که چون این امر قابل اهمیت نبوده مؤرخین ایران چندان عطف

فطری بآن ننموده اند او در جواب گفت عجیباً چگونه قابل اهمیت نیست و حال اینکه زیاده از نصف قرن میگذرد که نصف ملت ایران دوجار زحمت و برای رد و اثبات آن در فشارند و همواره فکر دولت را بخود متوجه دارد اینهمه قتل و نهبی که واقع شده و حکمهای حق و باطلی که در این موضوع داده شده آیا هنوز آنقدر اهمیت نیافته که افراد ملت ایران بر جگونسگی بروز و ظهور آن آگاه شوند و جاه را از راه بیابند؟ در او را با اگر از شخصی در یک امری عادی روزات شدید دیده شود که همین قدر افکار معدودی را متوجه خود سازد آنرا قابل درج در تاریخ شناسند * و بتاریخ آن اهمیت دهند. و در ایران یک چنین امر مهمی را که انظار بسیاری از فلاسفه غرب را بخود جلب کرده و ذکر خویش را در تواریخ عالم جای داده هنوز قابل اهمیت نمی شمارند. این بنده عرضه داشت که جناب مسیو چنین هم نیست که تاریخ این امر ضبط نشده باشد * جناب شما گویا از تواریخ ایران و کتبی که در این قرن نوشته شده کما هو حقه آگاهی ندارید * چه که در چند کتاب از قبیل تاریخ التواریخ و روضة الصفای ناصری و بعض دیگر تاریخ این امر جدید درج و ضبط و مطبوع و منتشر است * فرمودند چنان نیست که منم از کتب فارسیه بی اطلاع باشم و تواریخی که در این قرن نوشته شده ندیده باشم. ولی کلام در این است که اولاً تاریخ هفت سال ابتدای امر تا شهادت نقطه اولی یعنی سید باب ضبط شده. و از آن بعد بتصور اینکه این ندا فراموش و این آتش خاموش شد چیزی نگاشته اند * و حال اینکه اهمیت این تاریخ در حوادث و وقایعی است که بعد از شهادت باب رخ داده * و مخصوصاً تاریخ ظهور حضرت بهاء الله و حبس و نفی ایشان و پیروی جمع کثیری از هر ملت و شهادت شهداء و اقدامات دعاة این امر و جبر و قتل بسیاری از آنها * و قیام و اقدام

فرزند ارشدشان حضرت عبدالبهاء * و ترشحات قلبیه و تراوشات
علمیه ایشان؛ و هزاران از این قبیل امورا است که قابل اهمیت و ضبط
در تاریخ است و از این گذشته آن مقدار هم که امیرالشعراء در روضه
الصفاء * و سپهر لسان الملك در ناسخ التواریخ ذکر کرده اند ابر
و ناقص است و چون انسان بصیر تعمق نماید مییابد که یکدسته لعن
و طعن و استهزاء و قدح و هجاء را باسجع و قافیه که بیشتر با شمار هجویه
شبهات دارد ترتیب داده اند و باسم تاریخ ضبط و طبع نموده انتشار
داده اند * و این را از روی تنقید نمیگوئیم بلکه میگوئیم بقدری
آزوز آفاق تمدن ایران تاریک و موقوف سیاست باریک بوده و بین
قوای ادبیه و سیاسیة و دینیة و مدنیة تفکیک نبوده که هر نویسنده ای
مجبور بوده است که بر طبق میل و رضای سلطان و علمای زمان و مطابق
عقاید رؤسای روحانی چیزی بنکارد * و افکار آنانرا مقدس شمارد
و افکار متجددین در امر دین و تمدن را هیچ و بوج انگارد * بناء
بر این نتوان اعتماد بر نگارشات ایشان نمود بلی تنها از آن کتب
این استفاده را توان نمود که بعکس تصور این آقا که میفرماید این
امر قابل اهمیت نبوده چندان مهم بوده که مؤرخین را از ذکرش
گریز و گزیری نمانده * و چاره جز این ندیده اند که بطرزی خیلی
موهون در تاریخ بگنججائند که هم از قلم نیفتاده باشد * و هم رضای
خاطر سلطان مستبد و روحانیان و علمای مستقل بعمل آمده باشد * چون
کلام باین مقام رسید بنده اظهار داشت * که جناب مسیو
در صورتیکه شما فقط تاریخ این امر را طالب باشید و اعتماد بر تواریخ
مذکور و کتب مشهوره نفرمائید کتاب مختصری این بنده دیده است
و بشما معرفی مینماید * و آن مقاله سیاح است که تماماً در تاریخ ظهور
و بروز این امر نوشته شده با بهترین اسلوبی و در عین بطبع رسیده
فرموده انرا هم دیده ام و اگر چه آن کتاب در حسن انشاء و در ادای

مطلب کتابی تمام است و خیلی بیطرفانه نوشته شد سولی آنها از حیث
 حوادث ناقص است * چه که شاید مشتمل بر تاریخ بیست ساله این
 امر باشد این تاریخ تا انجا مرقوم گشته که نامه حضرت بهاء الله
 بناصر الدین شاه رسید * و رسول را مقتول کردند * از آن بعد تا
 این زمان که بالغ بر چهل سال است تاریخ جامعی نوشته نشده *
 و در این مدت من که در اروپا بوده ام اینقدر حوادث و وقایع شنیده ام
 و شرح آنرا در جراید دیده ام * که قابل درج در مجلدات کثیره است
 و اکنون که بایران آمده ام مشاهده مینمایم که اکثر اهالی از این
 اموری خبرند * و یکدسته تهمت و افتراء و اوهام و خرافات در اذهان
 اهالی جای گیر شده * بدان جهت هر روز فتنهائی را متصدی گشته
 اسباب قتل و غارت جمعی را فراهم کرده و میکنند * در خانه این بنده
 عرضه داشت که علت عمده این است که قلم و زبان در ایران
 آزاد نیست * این عذر را پذیرفتند و مذاکرات خانمہ یافت از آن
 پس این بنده را هوای تحصیل تاریخ این امر بر سر افتاد * در طی
 مسافرت بخارجه و داخله ایران و مجالست با هر قوم و قبیلہ حوادث
 این امر را جو باشد * و چون در این وادی قدم نهاد نسخ بسیار
 از هر حادثهائی بدست آورده در تصحیح آن همی کوشید * و با طرفین
 از منکر و مقبل مذاکراتی انجام داده در هیچ مقام رویه بیفرضی را
 از دست نداد * تا اینکه بعون الله تعالی موفق شد که این مجموعه را
 بنگارد * و نزد طالبان حقیقت بیادگار گذارد * و این مجموعه را
 (مآثر البهائیه) موسوم ساخت و این کتاب مشتمل است بر یک مقدمه
 و سه فصل و یک خانمہ و هر فصل آن مشتمل است بر پنج وصال
 و چون نگاشتن یک چنین تاریخی در چنین قرن و عملگتی بسیار
 دشوار بوده * امید و اراست خوانندگان محترم نواقص آنرا بنظر
 غفو و اغماض نگریسته در اتیه ارباب اطلاع بتسکمیل آن نواقص
 بکوشند و خطای مرا بذیل عطا بیوشند *

مقدمه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

چون مقصد اصلی از نگارش این تاریخ آنست که اهل هر زبان و لغتی که بخواهند از تاریخ و حوادث این امر آگاه شوند بدون زحمت و تکلف از برایشان ممکن باشد * و هر کس بخواهد این کتاب را از زبان فارسی بلفظ دیگر انتقال دهد در ترجمه دوچار اشکال نشود * لهذا بقدر مقدور ساده و بسیط نگاشته میشود * و مباحث ممکن از استعمال لغات مشککه * و سجع و قافیه * و اغلاقات منشیانه * و اغلاقات شاعرانه * احتراز مینماید * و از برای انجام این امر سهل ترین انشاء را اتخاذ کرده * امید و اراست که نکته سنجان و خورده بینان بر سادگی عبارات خورده نگیرند * و تنها کسب اطلاع را از مطالعه این رساله منظور فرمایند *

و این واضح است که هر گاه بخواهیم ملل سائر را از تاریخ و کیفیت این امر آگاه سازیم ناچاریم از ذکر مقدماتی که راجع بمقائد اسلامیة و اختلافات شعب و فرق این ملت است * و تا آن اندازه که آن اختلافات و عقائد علاقه با ظهور و بروز این امر دارد از ذکرش ناگزیریم * پس بر سبیل مقدمه معروض میرود *

شریعت مقدسه اسلامیة که شناخته میشود بکتاب قرآن هر منصفی میتواند دریابد که اساسا در کمال منانت و اتقان تأسیس و تشریح شده * ولی اختلافات کثیرهئی از هر قبیل این آئین نازنین را طاری گشته * که آن را از ترقی و نمو عاری ساخته و اخیراً آن را بوادی

المحظاظ و تنزل انداخته * نخستین اختلافی که بسیار مهم است در تأویل
و شرح نزول آیات و مندرجات این کتاب مبین است * که هر فرقه‌ئی
در معانی آیات این کتاب براهی رفته و رائی زده‌اند * و اخیراً علمای
شیعه این در را بکلی بر روی ملت بسته فهم معانی آیات قرآنی را
زبدیک بحال شمرده‌اند * و برای رد و اثبات مطالب براه دیگر رفته
تنها اخبار و احادیث و پاره‌ئی تتبعات و قیاسات را میزان اثبات پاره‌ان
رد و انتقاد گرفته‌اند * و این واضح است که چون ملتی آیات کتاب
اممائی خود را معمای لا ینحل شناسند * و بر عدم فهم آن معترف شوند
و باین تعبیری معبر داشتن جایز بشمرند * ناچار اختلافات دیگر نیز
تولید شود * و چون این مسئله ریشه و مایه همه اختلافات شد * سپس
اختلاف در موضوع خلافت تولید گشت * و شروع شد این دو
اختلاف در صدر اسلام هنگام رحلت حضرت رسول صلی الله علیه
وسلم و حاصل شد آنچه را که بر علمای هیچ ملت پوشیده نیست
از قتل و نهب و طرد و جدالی که بین شیعه و سنی واقع شده * و نه
تنها این اختلاف در موضوع خلافت خلفای اولیه بین اتباع ایشان
صورت شدت را بخود گرفته بدور نیک شیعه و سنی جلوه نمود * بلکه
در هر یک از این دو مذهب فرق و شعب کثیره منشعب شد * و برای
امامت هر امام و پیشوائی اختلافات شدید ظاهر گشت * چه
در میان اهل سنت و جماعت * و چه در بین شیعه و محبین اهل البیت
الا اینکه در میان اهل سنه تنها اختلافات جزئی در فقاهت و فروع است
شریعت است ولی در میان شیعیان و محبین اهل البیت در اکثر مسائل
اختلاف پدید شد * که عمده در مسئله امامت است * و در بین این
اختلافات که بر سر امامت هر یک از ائمه اسلام پدید می‌شد کم
اختلاف در موضوع و ماده موعود هم تولید گشت * و چون
اختلاف در موضوع امامت و شخص موعود بهم مربوط است لهذا

لهذا توضیح داده میشود * که ابتدای این اختلاف در همان قرون
 اولی در موضوع امامت محمد حنفیه بوده که یکی از ابناء حضرت علی
 ابن ابی طالب است * اهل سنه خلافت پیغمبر را حصر کردند بچهار
 نفر * که اولین ایشان ابو بکر بن ابی قحافه بوده * و بعد از آن عمر
 و سوم عثمان و چهارمین را علی بن ابی طالب دانسته * خلافت را
 در اینجا خاتمه داده * از آن پس مسائل روحانیه و فقاہت اسلامیہ را
 منسوب بعلمای ملت دانسته آنها را ائمہ اسلام شمرند * مثل امام
 اعظم و امام مالک * و امام شافعی * و امامی و در مسائل سیاسی نیز
 متابعت سلاطین اسلام را فرض شمرده سلطان را بامیر المؤمنین تعبیر
 نموده و مینمایند اما کسانی که خلافت خلفای ثلاثہ یعنی ابو بکر و عمر
 و عثمان را اذعان نکرده تنها بخلافت علی بن ابی طالب معتقد و راضی
 بوده اند * از آنها بحسب اهل البیت تعبیر شده تا سه نفر از ائمہ را
 بالاتفاق معتقد بوده علی بن ابی طالب را امام اول * دانسته و بعد
 از آن امام حسن پسر بزرگ علی و سپس امام حسین شهید را و بعد
 از شهادت آن حضرت نخستین اختلاف در میان محبین اهل البیت رخ
 نمود باینکه پاره ای از آنها علی بن الحسین را امام دانسته پاره دیگر
 محمد حنفیه پسر دیگر علی بن ابی طالب را امام شمرده بطائفه کیسانیه
 مشهور شدند * و بعد از وفات محمد حنفیه اختلاف دیگری رخ داد
 باینکه پیروان علی بن الحسین معتقد بمردن محمد حنفیه شدند * اما
 کیسانیه بمردن او عقیده نیافتند * و او را امام حی غایب شمرند *
 و بالجملة کیسانیه عقیده دارند مهدی وقائم موعودیکه در آخر الزمان
 باید ظاهر شود و بر نصرت دین قیام نماید او محمد حنفیه است *
 و نمردہ است * و در کوه رضوی غایب شدہ آب و غسل از جانب
 خداوند برای او میرسد * و البتہ در آخر دورہ اسلام ظاهر خواهد
 شد * و یکی از علمای بزرگ سید اسماعیل حمیری اشعاری در این

موضوع انشاد کرده میگوید

علی و الثلاثة من بنیه فهم أسباطنا والاولیاء
 فسبط سبط ایمان وبر وسبط قد حوته کربلاء
 وسبط لا یذوق الموت حتی یقود الجیش یقدمه اللواء
 یغیب فلا یری عنا زماناً رضوی عنده غسل و ماء

اما کسانیکه بامامت علی بن الحسین معتقد شدند * پس از آن حضرت فرزندان و محمد بن علی الباقر را امام دانستند ولی اکثری او را قائم و مهدی موعود میشمردند چند آنکه حکم ابن ابی نعیم از آن حضرت سؤال کرد و حضرت سلب این مقام را از خود فرمود و فرمود موعود اسلام وقتی ظاهر گردد که سن او بچهل سالگی رسیده باشد . و بعد شیر خواری نزدیک تر از من باشد . و شرح آن در کتب شیعه خصوصاً کتاب اصول کافی مرفوم و مندرج است * بعد از آن در حق فرزندان او جعفر بن محمد الصادق باز این مذاکره بیان آمد * و از او سؤال شد که آیا شما میدانید آن موعود که اهل اسلام انتظار ظهور او را میکشند ؟ آن حضرت هم نزدیک بهمین عناوین جوابی فرمود و سن خود را متجاوز از چهل بیان نموده موعود را (أحدث سنأ) بیان فرمود * و تمام این اخبار در کتب شیعه موجود است * بعد از آن حضرت در امامت اسماعیل فرزندان او و موسی فرزندان دیگر او اختلاف شد از آنجا که ابتداء اسماعیل منصوص شده بود لذا جمعی بر امامت او عقیده یافتند * و چون اسماعیل قبل از پدر درگذشت و موسی بن جعفر منصوص شد گروهی بامامت موسی بن جعفر معتقد شدند و از امامت اسماعیل صرف نظر کردند * ولی معتقدین بامامت اسماعیل موسی بن جعفر را پذیرفته همان اسماعیل مرحوم را امام معصوم شمردند * و الی الاک جمع کثیری از پیروان او در هندوستان و سایر نقاط موجودند و اینان مهدویت را بآنجا مرجوع دانسته تمام

اخباری را که در حق موعود دیده و شنیده اند صحیحاً ام سقیماً همه را
منسوب باماعیل دارند * و امامت را حصر در ائمه سبعمه دانند و کتبی
ترتیب داده اند و اخباری از قول حضرت رسول روایت کرده اند که
آن حضرت اخبار فرمود که اوصیای من هفت نفرند چه که ایام هفته
هفت است و در قرآن ذکر آسمانهای هفتگانه و زمینهای هفتگانه شده
و سیارات سبع و سبع المثانی تمام دال اند بر ائمه سبعمه * اما کسانی که
موسی بن جعفر را پیشوایانستند پس از وفات او باز اختلافی در میانشان
پدید شد * زیرا در مدتی که او در حبس هارون الرشید عباسی بود
اموال قابلی نزد نواب او که بعنوان نیابت آن حضرت از دوستانش
دریافت میداشتند بنام سهم امام جمع شده بود * لذا پس از وفات آن
جناب آتش حرص نواب مشتعل شده آن اموال را بفرزندش علی بن
موسی الرضاندادند * و شهرت دادند که موسی بن جعفر وفات نکرده
و در حیاست و غایب شده * تا در آخر الزمان ظهور نماید * و مجمل
آن حضرت را مهدی موعود شمردند و جمعی را بر این عقیده معتقد
کردند و بشیعه واقفیه موسوم شدند * و ما عدای واقفیه به امامت
حضرت رضا پسر موسی بن جعفر معتقد شدند و از او کیفیت موعود را
پرسیدند در هر مقام جوابی بمناسبت داد * و از آنجمله فرمود
(لا یجیء کما یرید الناس) یعنی باین صفات و کیفیتی که مردم منتظرند
نخواهد آمد *

و چون حضرت رضا در گذشت جماعتی بولایت معروف کرخی
معتقد شدند و از باقی ائمه که بعد از حضرت رضا آمدند صرف نظر
نموده اینها بصوفیه و دراویش و عرفا موصوف گشته اند * و از اینها هم
شعب بسیار پدید شده شاه نعمت الله مشهور از این طایفه بوده *
در این قرون اخیره صنی علیشاه و حاج ملا سلطان علی گونابادی هم
ز رؤسای این فرقه بشمارند * ولی اساس مطالب خود را از تابعین

مستور میدارند و عقیده دارند که زمین هرگز خارج از امام و حجت
نیست * ولی نه بطریقی که شیعه عقیده دارند بلکه در هر زمان
شخص کاملی خواهد بود که حجت و امام و پیشوای خلق است *
اما غالب این مطالب را مخفی و مستور میدارند و چون کسی بخواهد
با ایشان بمحاوره و مذاکره و مناظره پردازد گویند (گفتگو آئین
درویشی نبود) ولی شباهت نیست حال ایشان بحال طایفه درزی که
در حوالی لبنان منزل دارند هر کس عقاید و حالات آنها را شناخته
میتواند با سرار صوفیه ایران هم اطلاع یابد مجمل این فرقه نیز از کسانی
هستند که در خصوص موعودرأی مخصوص دارند و در کلیه امامت
نیز طریقه خاصی اتخاذ کرده اند *

اما کسانی که محمد جواد را امام دانسته و بجای پدرش امام رضا
شناختند و پس از او علی بن محمد را و بعد از آن حسین بن علی را امام
دانسته و مهدی موعود را گویند پسر امام حسن عسکری است و او غایب
و حی است و اینان را شیعه اثنی عشری گویند و پوشیده نماند که این
عقیده هم عیناً مثل عقیده واقعی و کیسانیه است فقط تفاوتی که دارد
کیسانیه و واقعی در اثبات وجود شخص موسی بن جعفر و محمد
حنفیه محتاج باخبار نیستند ولی اثنی عشریه در وجود مهدی بن الحسن
نیز محتاج باثبات از راه اخبارند * بسبب اینکه چون امام حسن
عسکری از دنیا رفت خلف مشخص معلوم برای او نبود متوکل عباسی
فرستاد در خانه وی اموال و اقسمت کردند و زنان حرم را قابله فرستاد
رسیدگی کردند فرزند موجود و زنی حامله بی نیافت و مشهور شد که
مات الحسن حقیا * ولی بعضی از شیعیان یعنی زمامداران شیعه انتشار
دادند که حضرت رابعری موجود است و از خوف اعداء خود را
تا هر نیمسازد * و چهار نفر واحداً بعد واحد خود را نایب او شمردند
و بنواب اربعه مشهور شدند * و محمد بن علی شامغانی که از فقهای

شیمه بود این مسئله را انکار کرد * و نیز برادر امام حسن عسکری که او را جعفر کذاب گویند * یعنی شیمه او را بجعفر کذاب تعبیر کرده اند او نیز منکر شد و صریحاً در همه جا اظهار کرد که برادر من بلاعقب بود * و در جایی اظهار کرده پسریکه حسین بن روح میگوید او مرده است بیائید جسد او را از قبر بر آورم و بشما ارائه دهم * ولی حسین بن روح که یکی از نواب اربعه است بمنبر بر آمد و جعفر را کذاب خواند و شلمغالی را لعن کرد و هر روز مضمونیرا بنظر شیعیان میرسانید که این کلام امام قایب است و بنام توقیع اشاعه میداد و اموال بسیار را با اسم سهوم امام و بعنوان اینکه بامام غایب برسانند از شیعیان دریافت میکرد * و کم کم این مسئله در قلوب شیعیان رسوخ یافت و بیشتر این عقاید اختصاص داشت بشیعیانیکه دور بودند خصوصاً شیمه قم و سایر نقاط ایران و معدودی از هندوستان * و اما آنها که در بلاد عرب بودند باین امور عقیده نمی نداشتند خصوصاً اهل سنه که تمام این عقاید را موهوم می شمردند چنانکه ابن حجر که یکی از علمای اهل سنه است گفته است

ما حان للسرداب أن یلد الذی سیموه بزهمک انسانا

فعلی عقولکم العفاء فانکم ثلاثم العنقاء والغیلانا

یعنی چیست برای سرداب که بزاید کسی را که بگمان خود او را انسان نامیده اید * پس بر عقلهای شما باد عفو و بخشش که شما سوی قرار دادید عنقا و غول را چه که آن دو اسم بی مسمی بود و سوی آن امام غایب شماست و در کل این احوال شیعیان در نهایت ذلت بودند و حقارت ایشان سبب میشد که همیشه انتظار ظهور امری فوق المعاده را میبردند و بعباره آخری انتظار فرج میکشیدند

اما اهل سنه که قدرت و سیاستشان غالب بود انتظاری نداشتند الا اینکه فقط در کلمه مهدی اتفاق داشته و دارند آن هم

باین نحو که میگویند فقط در اسلام از يك ظهوری باسم مهدی
 و رجعتی باسم مسیح خبر داده شده و ولی عقیده ندارند که آن موعود
 شخص هزارساله باشد و قبلاً متولد شده در جایی غائب شده باشد *
 بلکه اکثری از اینها معتقدند که در آخر دوره اسلام که اساس اسلامیت
 متزلزل شود و احکام از میان برود و تفرق تام حاصل شود و بسیاری
 از اینگونه علائم که شیعه هم منتظر ظهور آنند پدید گردد * در آن
 هنگام شخصی بنام مهدی از ذریه طاهره متولد شود و از جانب خدا
 مبعوث گردد و بعد از آن مسیح ظاهر شود و اساس دین را محکم و احیاء
 و زنده و پایدار سازد * و برخی هم بر نزول مسیح معتقدند و در آن
 باری برویم بر سر مطلب * این عقیده که پسر امام حسن عسکری
 از انظار غائب شده کم کم در قلوب شیعیان رسوخ کرد و چون در سنه
 دوست و شصت هجری محمد بن عثمان سمری خواست در گذرد
 و بناء بود دوره نواب اربعه سپری شود در میان شیعه انتشار دادند
 که از این بعد نوبت غیبت کبری رسید و دیگر احدی خدمت
 او نگیرد و این سخن برای آن بود که امر سر بسته و مستور ماند
 تا بعد چه شود و این امر مستور ماند و متدرجاً این عقیده رسوخ
 یافت ولی شیعیان را در این موضوع مدعی بنیاد بود و از عهده اثبات
 این مطلب بر نیامدند تا در قرون وسطی که چند صد سال از زمان
 تأسیس این عقیده گذشته بود بعضی از علمای شیعه که این عقیده را
 بخوبی فرا گرفته بودند کتبی در غیبت تألیف کردند و تحقیق این که
 آیا آن کتب مثبت این مطلب هست یا نیست از عهده مؤرخ خارج است
 و بر طالبان حقیقت است که خود آن کتب را بخوانند و بیابند مثلاً
 بهتر از صاحب کتاب اکمال کسی اثبات نکرده و او در کتاب اکمال
 الدین خیلی زحمت کشیده که غیبت را اثبات فرماید مع هذا غیبت
 حجة را بغیبت انبیاء تشبیه کرده اخباری برای شاهد ایت مقام روایت

میکند که درستی شیعه را اثبات نمیکند * بعکس آنچه را
 او منظور داشته * مثل انوح وفات کرد و غیبت واقع شد و پس از قرون
 کثیره صالح ظاهر شد * از این قبیل اخبار و استدلالات که او
 فرموده غیبت بشری یکنفر را که پس از هزار سال عیناً ظاهر شود
 مثبت نیست بلکه مثبت مدعی بهائیه تواند شد که میگویند آخرین
 آنبه اسلام از دنیا رفته * و اینکه در آخر الزمان شخصی از ذریه نبویه
 مبعوث شده او است موعود اسلام * باری از این وادی هم بگذریم
 عقاید شیعه فضلا عن الموعود و غیره همواره قوس صعود و نزول را
 میپیمود * تا در عصر سلاطین صفویه که علماء را بر تألیف کتب
 ترغیب کردند * و علامه مجلسی که بدر بار دولت تقریبی داشت با انجام
 این مراسم پرداخت * و عقاید شیعه در هر موضوع خصوصاً در موضوع
 موعود سر و صورتی گرفت * و اگر چه بسبب دوری زمان نمیتوانیم
 بر مراتب علم و دانش مجلسی و علمای آن دوره و مقصود و منظور
 سلاطین و فقهای آن عصر کاملاً مطلع آنگاه یابیم ولی انصافاً در هر
 موضوع اینقدر متباین و متناقض یکدیگر اخبار و روایات ضبط و درج
 شده که انسان را مبهوت نموده بچگونگی نزدیکش میسازد * مجملات علمای
 آن عصر هم بر مؤلفات سالقه مددی داده اند و معتقدات را قدری
 غلیظ تر کردند * و در موضوع غیبت نیز مطالبی را نگاشته اند *
 که شخص طالب با فراست و مجاهد یا کیاست باید خودش بخواند
 و امتیاز دهد * مثلاً در موضوع اینکه آیا امام ممکن است با چند
 بشری هزاران سال در این عالم بماند و با این بدن عنصری زنده باشد
 قضایائی چند را شاهد این امکان قرار داده اند که تمام آنها قضایای
 متزلزله است از قبیل هر فلان شخص معمر و حیات خضر و الیاس
 و امثالها که کلام محل کلام است و بعد از اشاعه آن کتب عقیده
 بغیبت محمد بن الحسن المسکری چنان در ایران و بعضی نقاط دیگر محکم

و راسخ در قلوب اهالی شد که منکرین این عقیده را سرزد و واجب
 القتل شمرند * حال کوفی که از صدر اسلام تا کنون بنا بر نبوده که
 مخالفین در امر امامت را سرزد و کافر شمرده باشند * بخنانیکه شیعه
 شی را و سنی شیعه را سرزد و کافر نمیشمارد * و حال آنکه در مسائل
 بسیار و امامتهای متعدده اختلاف دارند * دمبدم این عقیده در ایران
 بالا گرفت و روز بروز بر عقاید متردده میافزود * و هر روز یکی
 در خواب آن امام غایب را میدید * و یکی در بیداری خدمتش
 میرسید * یکی در صحرا زیارتش میکرد * و یکی در دریای منجی گشتی
 شکسته اش میخواند یکی بشهر جابلسا سفر میکرد * و یکی راه گم
 کرده بجابلقا سر بدر میآورد * و فرزندان او را که هاشم و قاسم و طاهر
 نام داشتند در آنجا امامت و ریاست مسلمین مشغول میدید * و احدی
 از خوف علماء و سلاطین جرئت نداشت که حتی در خانه خاوت نزد محارم
 خود در تنقید این عقائد اظهار اندک عقیده ای نماید * بلکه رعب این
 مسائل جنائی بود که صاحبان ادراک نیز اگر در قلبشان خطوری میشد
 منبعث از خیانت ذات خود میشمردند * و همه این معتقدات را صحیح
 و متین میدانستند تا کار کشید بقرن سیزدهم اسلامی و نوزدهم میلادی

طالع شیخ احمد الحسینی

در اوائل این قرن یکی از علمای بزرگ شیعه شیخ احمد بن شیخ
 زین الدین الاحسانی بغتة طلوع و جلوه فی فوق العاده نمود * و او متولد
 شده است در سنه ۱۱۵۷ هجریه * موافق سنه ۱۷۴۳ میلادی * او
 صاحب قیافه جذابی بود چنانکه در فتوحراف او که از تصویر قلمی
 گرفته شده خواهی یافت * بالجمله این شیخ یکی از نوادر عصر بود که

بعد از تکمیل تحصیل و طلوع از عراق حرب صیت و شهرتی عجیب یافت و نفوذی غریب در قلوب کثیری از شیعیان بهم رسانید * و تصرفاتی تازه بکار برد * و صفحات عقائد را بخيال خود تنقیح نمود * و بعضی از معتقدات را تنقید کرده از نتایج تقلید شمرد * و خود را عالم و محیط بتأویل و تزییل دانست * و قدر مسلم این است که احدی در اعلامیت او شبهه نکرده و او اصلاً از طائفه نبی صخر عرب است تقریری عجیب داشت و کتب مؤلفه او موجود و شاهد مقامات اوست * بجملاً جماعتی معترف شدند که مؤمن و شیعه حقیقی او است * و از تمام علمای عصر اعلم و ازهد و اتقی است و مفترض الطاعه اش می شمردند * و این مطلب در کتابی که مشتمل است بر سوانح عمر و تاریخ حیات او مندرج و مطبوع و منتشر است * اما پاره‌ئی از علماء مسائل و مطالب و پرا که فی الجمله رائحه تجدد میدادندی پسندیدند * ولی چون شیخ در پرده سخن میگفت و بسیاری از مسائل را نزد عموم افشاء نمیکرد تنها خواص از علماء و دانشمندان را باخود محرم ساخته بود و در سر با ایشان مذاکراتی میکرد لهذا علمائی که بر علیه او بودند بهانه در دست نداشتند که بتکفیر او پردازند * و بعلاوه در میدان او تاب مقاومت نداشتند بالاخص آنکه در سفر بایران و سیاحت و اقامت در یزد و خراسان و طهران و کرمانشاه با مرحوم فتح علی شاه ملاقات نمود و چندان آن خاقان مغفور ارادت بایشان ورزید که احدی قدرت نداشت کلمه‌ئی بر علیه شیخ بگوید * ولی ما آلا تبعة او بطائفه شیخیه مشهور شدند و ماعدای ایشان بشیعه بالاسری معبر میگشتند و در سر شیخیه را تکفیر میکردند * و شیخ هر چند در اساس تشیع مخالفتی با علماء و معتقدات شیعه نداشت بلکه از تمام علماء بهتر و بیشتر در مدایح و اوصاف ائمه هدی داد سخن داده * و در محبت اهل البیت میانهمی بجزا نموده * ولی در پاره‌ئی مسائل همراهی با افکار عموم نکرده

من جمله در معراج و معاد جسمانی ترانهائی بندیع ساز و نغمهائی چندید
 آغاز نموده * و ابواب راز بر وجه طالبین گشوده * بدن خاکی را
 قابل عروج بر افلاک بشمرده * و جسم عنصری را لایق بقا و حیات
 ابدی ندانسته * و کذا در موضوع حجة و مهدی یعنی موعود اسلام
 زمزمه های تازه آغاز کرده با اعتراضات حکمت و تقیه که رفته او بوده
 بارهائی مطالب را گوشزد تلامذه و أتباع خود نموده و هر چند در
 مؤلفات او و نامود میشود که هائی پسر امام حسن عسکری را مهدی
 موعود میدانند و او را حی و زنده می شمارد * ولی گاهی در ملی کلمات
 تراوشاتی از او شده که انسان حکیم بصیر مییابد که عقیده قلبی
 او این نبوده است که قائم و مهدی شخص هزار ساله باشد * و در شهر
 موهومین که آن را جابلسا نام نهاده اند ساکن باشد * و این جمله که
 ذکر شد از این قبیل کلمات ازمیثفادتوان داشت * در مقامی میفرماید
 (ان الامام روحی له العداء لما خاف من اعدائه خرج من هذا العالم
 و دخل فی جنه المورقینا و سیمورد فی هذا العالم بصورت شخص من
 اشخاص هذا العالم) یعنی امام و پیشوای مرام که جان من او را
 فدا باد چون از دشمنان خود ترسید از اینجهان بیرون رفت و در بهشت
 برخی داخل شد و بزودی باز گشت و میبکند در این عالم بصورت
 شخصی از اشخاص این عالم (یعنی بصورت ولادت و نمومثل سایر مردم)
 و در مقامی که از او پرسیده اند که چرا موعود را بوصف قائم موعود
 خوانده اند در جواب میفرماید که امام فرموده (لانه یقوم بعد
 المیت) بجهت اینکه او قیام میکند و بر میخیزد پس از اینکه
 مرده باشد * و در جائی سؤال میکنند که آیا قائم از قبر بر میخیزد
 میفرماید (یقوم من قبره ای من ابطن امه) یعنی قبریکه قائم از آن
 بر میخیزد آن شک مادر او است * و نیز وجود جابلسا و جابلسا را منکر
 شده باین کنایه که میگویند جابلسائی که امکان موعود است

آن در آسمان است نه در زمین * خلاصه از بسیاری از این قبیل اشارات و کنایات او مستفاد میشود که در این مسئله معتقد بوده که موعود باید ولادت یابد و مبعوث شود و شخص غایب هزار ساله را منتظر نبوده است * ولی از آنجا که بخلافت بلا فصل علی و امامت ائمه هدی از ذریه او معتقد بوده * این يك مسئله را هم با کمال حکمت بیان نموده و پرده از وجه امر برداشته * با وجود این توانسته همین کلمات مرموزه و اشارات و استعارات مجمله باز در سر مورد تکفیر بسیاری از علمای شیعه واقع شده تا بحدی که هنوز هم بسیاری از مجتهدین اسلام او را خوب نمیدانند و آنچه تجدد در عالم اسلام خصوصاً در عالم تشیع واقع شده همه را متفرع بر وجود شیخ می‌شمارند * چه که قبل از او در میان شیعه احدی پرده از کار برداشته و این سرسریسته را مکشوف نکرده بوده * و مخصوصاً حاجی ملا تقی قزوینی بر قافی صاحب کتاب مجالس المتقین که ذکر او را بعد از طی احوال قره العین خواهی یافت ضدیت کاملی با شیخ کرد * بالاخص در آن اوقات که شیخ در قزوین تشریف داشتند بقسمی حاجی ملا تقی معاندت کرد که حاکم قزوین ترسید فتنه برپا شود مجلسی را فراهم کرد که بین حاجی و شیخ اصلاح دهد ولی نتیجه مطلوبه اخذ نشد بلکه بر شدت و اهمیت افزود * و بالاخره شیخ از آنجا حرکت کردند * خلاصه آنکه مقام شیخ نزد متشرعین متعصب متزلزل شده ولی در نظر بسیاری از مردم خصوصاً نزد بهائیان مقامی بسیار عالی دارد * چندانکه او را مبشر ظهور می‌شمارند و او را با حاجی سید کاظم رشتی که در صدد ذکرش هستیم دو نجم ساطع می‌خوانند * و گویند شیخ بالصراحه نزد اصحاب و اتباع و تلامذه خود بشارت میداد که غن قریب مهدی موعود ظهور فرماید * و همه را نصیحت و وصیت میکرد که پیوسته در طلب و تمحص باشید و بحالت انتظار

امری شمارا مانع و حاجز از ایمان نشود * بالجمله شیخ جمعی را بانتظار
 و ترقب تربیت نمود بقسمیکه شب و روز منتظر ندا و صدائی بودند *
 و از هر کرانه جوایز نغمه و ترانه می بودند * و خص و تحقیق مینمودند
 و کلمات شیخ را از قبیل مکاشفات میسر شدند و دال بر قرب ظهور
 موعود میدانستند تا اینکه شیخ در سنه ۱۲۴۲ هجری مطابق سنه
 ۱۸۲۶ میلادی در حالتیکه عازم طواف کعبه بود وفات نمود *
 و در قبرستان بقیع در مدینه منوره مدفون شد *



﴿ تصویر شیخ احمد احمدی ﴾

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ

چون شیخ از این عالم در گذشت حوزه تدریس و تعلیم او بخلاف حاجی سید کاظم رشتی مخلف گشت و تمام اتباع شیخ وی را پذیرفتند * و بحوزه درس او شتافتند * در این هنگام بین شیخی و بالاسری امتیاز و انفصال تام بظهور رسید * طائفه شیخیه که جمعیتشان رو باز دیاد بود کلایپروی و اطاعت و تقلید از سید رشتی تن در دادند * و او را سید بزرگوار میخواندند * و او نیز بر رویه شیخ تدریس مینمود و تمام آراء و افکار و کلمات شیخ را تقدیس میفرمود * و هیچ گاه حکمت را از دست نداده سخن را بمناسبت وقت و محل و اشخاص اداء میکرد و چنانکه در مؤلفات وی دیده شده در جواب سؤالات رشتیه و غیره مطالب رقیقه و مسائل رشتیه فرموده * و هر جایان بکشف راز کشیده خامه را باز داشته میفرماید (فلنقبض العنان فلحیطان آذان) یعنی باید عنان را فرا گیریم زیرا باصطلاح مشهور دیوار گوش دارد * و کرارا در طی بیان خود کلام حضرت صادق را شاهد آورده که (لا کلام یعلم یقال ولا کلام یقال حان و قته ولا کلام حان و قته حضرت اهل) * یعنی هر چه دانسته شد گفتنی نیست و هر چه گفتنی باشند وقت آن نرسیده و هر چه وقتش رسیده باشد جز باهش نتوان گفت * و باین مقیدار ملاحظه و حکمت باز گاهی مورد تکفیر علماء واقع شده * و پوشیده نماید که اتباع سید بر سه قسم بودند قسمی در بلاد بعیده از روی کلمات و یاصیت و شهرت او ارادتی یافته کاملاً اصول مزام و عقائد او را نشناخته فقط او را شیعه خالص و اعلم از کل میسر دهند * قسم دوم تلامذه حضوری که در مجالس درس

او حاضر میشدند ولی سطحی يك بیانی میشنیدند و رشحات قلبیه
 و تراوشات علمیه او اندك بهره ئی داشتند * ولیکن در کل احوال و امور
 محرم اسرار و معاشر شبانه روزی او نبودند * سوم أصحابی که لیلاً
 و نهاراً وی را همدم و اسرار او را محرم بودند * و این قسم سوم تماماً
 در ظهور نقطه اولی مصادیق بشارات سید را در وجود آن حضرت
 دیده باو گرویدند * با احتقامجی که بحیر العقول شد چنانکه اکثرشان
 جان و مال و هستی را در راه نقطه اولی یعنی حضرت باب فیدا
 کردند * و شرح این قضیه از بعد بیاید ان شاء الله * از این روی
 میتوان فهمید که آنچه را بهائیان بشیخ و سید نسبت میدهند
 بی اساس نبوده * یعنی گذشته از استعاراتی که در کتب خود دیده
 نموده اند بملاوه خواص از أصحاب و تلامذه را هم وعده و بشارت
 داده اند که بموجب علائم و امارات و آثار و اشاراتی که در دست است
 عن قریب موعود اسلام ظهور فرماید * و اکثری از معرفت او
 بی نصیب مانند * چه او را شخص هر رساله پنداشته اند و حال آنکه
 او جوانی نورسیده است * و چندان حب دیانت را در قلوب این
 تلامذه القاء نموده و بر نصرت موعود وصیت فرمود که بعد از ارتقاع
 ندای نقطه اولی مشتاقانه بمیدان جانبازی در راه او شتافتند * و آنچه
 را بهائیان در دست دارند و بان استشهادت خوانند کتاب شرح قصیده
 لامیه است از مرحوم سید رشتی که مطبوع و منتشر گشته * زیرا
 در مواضع متعدده از آن کتاب کنایات ابلغ از تصریحی یافت
 میشود که از آن جمله است خطبه اول آن * قوله (الحمد لله الذی طرز
 دیباج الکنیونہ بسر الیمینونہ بطراز النقطۃ البارزۃ عنہا الہاء بالالف
 بلا اشباع ولا انشقاق) و استشهاد از این کلمات بر دو وجه است یکی
 ظاهر عبارت که بکمال سهولت و سادگی کلمه (بها) از آن استخراج
 میشود * و همانا مقصود گوینده هم همین بوده است * چه در جای

دیگر از آن کتاب مستند بکلام حضرت باقر شده میگوید کما قال
 محمد الباقر علیه التحية والثناء الباء بهاء الله * ووجه دیگر اینکه
 حروف ثلاثی را که در عبارت اولی ذکر کرده کنایه از سه وجود
 مقدسی است که مصدر و مبدأ امینند یعنی نقطه اولی * و جمال
 آهسی و حضرت عبد البهاء و حتی در آن کتاب تعیین وقت نموده که
 در اواسط قرن سیزدهم اسلامی یعنی در سنه ۱۲۶۰ عالم بتأویل قرآن
 ظاهر گردد * و سر تزیل و بواطن این سفر جلیل را آشکار سازد *
 و اما بیاناتی که از انوار تلامیذ او شنیده شده و سند مشبوتی در دست
 نیست خارج از احصاء است * ولی قدر متیقن اینست که بطریق عدیده
 ذکر قرب ظهور فرموده * و تلامذہ را حاضر بر ایمان و اقبال نموده *
 حتی بسبب خوابی که شخص عربی دیده بود آنسید عالی

قدر انقضاء اجل خود را اخبار نموده قلوب اصحاب را

بنار فراق در احتراق گذاشت و پس از آنکه

سرشک حسرت باریدند ایشانرا تسلیت داد

و تصریح نمود که پس از وفات من

مولای محبوب موعود و مرکز

و مبدء وجود کشف نقاب

خواهد فرمود و بالاخره

در سنه ۱۲۵۱ از این

جهان در گذشت



الحمد لله الذي جعلنا من آل بيته



بعضی را تصور می‌رفت که این تصویر منسوب بنقطه اولی است که از تصویر قلمی گرفته شده ولی بعد از آنکه تصویر قلمی ایشان نزد حضرت عبدالبهاء زیارت شد محقق گشت که این تمثال نقطه اولی نیست بلکه آن حضرت از این جوان تر و وجیه تر بوده اند و عمده مبارکشان خیلی کوچکتر از این است و اخیراً چنین دانسته شده که این عکس حاجی سید کاظم رشتی است و او فرزند آقا سید ابو القاسم تاجر حریری است که در رشت بتجارت مشغول بوده موافق اقوال

موتقه ولادت حاجی کاظم درسنه ۱۲۰۵ و وفاتش در سنه ۱۲۵۹
و بان قاعده عمر او (۵۴) بوده که از این عالم رحلت فرموده

فصل اول

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
بَابُ الْوَجْهِ الْاِسْتِغْنَاءِ

شتمن پینج وصل | وصل اول

در شرح ولادت و حالات صباوت آنحضرت تا حد بلوغ و شرح داعیه
ایشان تا ایام حبس ماکو و چهریق و حادثات در آمدت
سید باب یا نقطه اولی ولادت یافته است در دار العلم شیراز در
روز اول محرم سنه یکهزار و دوویست و سی و پنج هجری اسلامی
مطابق سیم اکتوبر سنه یکهزار و هشتصد و نوزده میلادی مسیحی
از صلب آقا سید محمد رضای تاجر و بطن فاطمه بگم و نسب هر دو بموجب
نسب نامه و تذکره معتبری که در فامیل ایشان است منتهی میشود
بسومین امام شیعہ یعنی حضرت سید الشهداء حسین ابن علی بن ابی طالب
و او موسوم شد بسید علی محمد و بعضی ایشان را میرزا علی محمد گویند
و چون در ایام طفولیت و صباوت پدرش ابن جهان را بدرود نمود
ناچار یکی از احوال او که حاج سید علی تاجر بود وی را در تحت
کفالت خود در آورد و حاج سید علی مزبور با برادر دیگرش حاج
سید محمد هر دو از تجار محترم و نجیبای معظم شیراز بوده تا کنون اکثر

از اقارب و احفاد ایشان در نهایت اعتبار و شان در بلاد خارجه و داخله موجودند و در همه جا بحسن صورت و سیرت و شرافت و نجابت مشهور و موصوف *

و چون سید علی محمد باب پس از آنکه سرائر وجودش مکشوف شده در نظر دوست و دشمن اهمیتی بسزا یافته لذا مناسب آنست که بلقب و صفتی که در میان اتباع مشهورند ایشان را یاد نمائیم یکی از القاب ایشان سید ذکر است * و بعد از آن باب الله و اخیرا بنقطه اولی و طلعت اعلی مشهور شده معروف ترین لقبهای او لقب نقطه اولی است لذا ویرای همین لقب یاد مینمائیم

اما قیافه نقطه اولی بهترین قیافه بوده که ذهن و ذکا و عقل و نبی و فراست و دانش بسیار بر او حاکی بوده است * و آنچه را احدی از دوست و دشمن انکار نکرده اینست که از بد و طفولیت در جمیع صفات خصوصاً زهد و عبادت و وقار و تربیت ممتاز از سایر اطفال بوده * نگارنده یکی از خالو زاده گان ویرا ملاقات نمود و آن مرحوم حاجی وکیل الدوله بود یعنی حاج میرزا محمد تقی تاجر شیرازی در سن نود ساله گی عمرش بود که ملاقات نمود *

او را دارای بهترین قیافه یافت و او پسر همان حاجی سید محمد مذکور بود * روزی در طی صحبت شطرنجی از حالات نقطه اولی را جو پاشد چه که میدانست که تقریباً هم سن بوده اند بجز این سؤال دیدم حالتی در حاج وکیل الدوله ظاهر شد که بسیار عجیب بود * گونه وی برافر وخت و ابتداء باحالی پراز بشاشت شروع بمطلب کرد و چون شطرنجی بیان نمود حال رفت بوی دست داد و چند آن گریست که مستمع را هم برقت آورد * بجملا شرحی از حال وقار و سکینه و زهد و تقوی و رافت و محبت و صفات حمیده نقطه اولی بیان نمود و قسم یاد کرد که نبود وقتی از ایام طفولیت که بخانه عمه رفته خدمت

آن همه زاده بزرگوار بریم * الا اینکه يك خونى از خوبهائى نكو
از او مشاهده كردیم و يك چیزی از آداب انسانیت و دیانت از وی
آغو ختم *

و اما آنچه را مرحوم حاج سید جواد کربلائی حقیق بجز العلوم
مشهور در حق حضرت باب روایت کرده مناسب است در اینجا
بذکریم *

« حاجی سید جواد کربلائی »

سیدی بود طباطبائی از خانواده مرحوم آقا سید مهدی بحر العلوم
و تمام قائل او از علماء و فقهاء شیعه بودند * صاحب قیافه و حالات
و اخلاقی بس دلربا بوده * در عنوان شبان جلسه ئی چند خدمت
مرحوم آقا شیخ احمد احسانی رسیده ولی از آنجا که سن و تحصیل نشان
اقتضاء نداشته که خدمت آن شیخ جلیل تحصیل علم نماید و تدریس
فرماید فوز خدمت آن مرحوم را بملاقات عادیه حاصل نموده مقدمات
علمیه را از اقارب خود فرا گرفت * و چون شیخ مرحوم شد سن
اوقتی بافته بود که پدرش سید رشتی حضور یابد * لهذا خود را
در عهد تلامذه سید داخل کرده از شاگردان معروف دائم الحضور وی
مستوب گشت * و در نزد حاجی سید کاظم بسیار محترم بود * زیرا جدش
سید بحر العلوم در حق شیخ مرحوم نظری خوش نین داشته *
و کلمه ئی بر علیه آقا شیخ احمد ننگاشته * در موقعی که خصومت
علماء با شیخ علانی شده بود و در حق او کلمات نالایقه میگفتند که او را
کشت او را نزد بحر العلوم بردند و گفتند این شخص بر خلاف
ضروریات دینی سخن رانده * لهذا شما فتوائی بر علیه او بنویسید *
ولی آن سید جلیل افکار ایشان را سفیل و شیخ را شخصی بی نظیر
و عدیل شناخته * با وجود مقام اعلی و نفوذی که در حکم داشت

چیزی ننکاشت * و حتی خود را برای این کار کوچک و رتبه شیخ را از خود بزرگتر شمرد * خلاصه حنفید مجیدش حاج سید جواد نیز سید رشتی ارادت تام داشت * و احترامی تمام یافت و دمی از استفاده نفاقل نمیفرمود * در طی این احوال سفری بایران نموده بشهر شیراز وارد شد * و بر حسب سابقه دوستی که با حاج سید محمد خالوی نطاه اولی داشت وقتی را بدیدن وی رفت * و کراراً حکایت میفرموده است که چون وارد منزل حاج سید محمد شدم در تالاری نشسته مشغول صحبت شدیم * ناگهان از اطاق نمازخانه که در گوشه تالار بود صوت کودکی مسموع افتاد که بنام خواندن مشغول است * لکن بقدری آن صوت جذاب بود که انسان را از هر صحبتی باز میداشت * و مجبور میکرد که گوش بآن لحن و صوت دلربا دهد * پیوسته در این فکر بودم که آیا صاحب این صوت جذاب کیست * پس از اندک وقتی که نماز تمام شده دیدم طفلی وسیع الجبهه لمیع الوجه با بروائی مقوس و قامتی مستقیم و معتدل با صورتی بسیار بشاش از نمازخانه بیرون خرامید * و سن مبارکش هشت یازده ساله مینمود * حاجی سید محمد فرمود این همشیره زاده است اسمش سید علی محمد و پدرش مرحوم شده * از آن روز چندان محبت او در دل من قرار گرفت و حالات وی مراجذب کرد که پیوسته شایق ملاقات و بودم * تا اینکه روز دیگر باز در خانه خال مذکوروی را ملاقات نمودم در حالتیکه از مکتب مراجعت فرموده مشتی کاغذ در دست داشت * سؤال کردم آقا اینها چیست * با صوتی بسیار ملایم مؤدبانه فرمود اینها صفحات مشق من است * و چون بخطوط وی نگریستم بی نهایت حیران شدم * زیرا خطی یافتم در کمال متانت و اتقان و کلماتی بسیار طالی و کسبی را با ورنمایا فتاد که خطی بدین خوشی و مطالبی بدین دلکشی از کودکی هشت نه ساله باشد * و آنچه معلوم است محل

تحصیل ایشان مکتب شیخ عابد بوده و آن محل بین عامه اهل شیراز
مکتبه "قهوه" انبیاء و اولیاء مشهور است *

« شیخ عابد معلم »

در اینجا لازم افتاد که شرحی از حال و مقال معلم ایشان مذکور
افتد * یکی از علمای شیراز که شیخ عابد نام داشته و تا حدی در هر
فنی از فنون علمیه و دینییه بر حسب اقتضای آن عصر از نحو و صرف
و کلام ماهر بوده * شغلش تعلیم اطفال اکابر و رجال آن شهر بوده *
همیشه سه چهار نفر از اطفال بزرگان را از قبیل حکام و تجار و مجتهد
زاده کان تعلیم میداده * این شیخ از کسانی است که پس از ارتفاع
ندای نقطه اولی بوی ایمان آورده * چون از او سؤال کردند از سبب
ایمان هر چند اسباب دیگر اینزدر مقام بجا آمدنش بیان نموده * ولی
یکی از اسباب ایمان خود را حالات صباوت نقطه اولی بیان کرده *
که چون اقا سید علی محمد را بر حسب دستور خالویش نزد من آوردند
که تعلیم دهم * حالات غریبه از او مشاهده کردم که وجهان الوجوه
بجالت اطفال شباهت نداشت زیرا نورانیت و وقار و متانت و قرار و تقوی
و تعمیدی از او مشهود میشد که از کبار قوم دیده نمیشد فضلا عن
الصغار * و هرگز بیازی و لغو مایل نبود و در هر مسئله تفرسات غریبه
و تحقیقات عجیبه میفرمود که در خور حکماء و فلاسفه و علماء
و دانشمندان بزرگ گشت * و بی نهایت مایل بود بنماز و عبادت * چندان که
اکثر روزها دیر بمکتب می آمد و چون حاضر میشد میگفتم چرا
دیر آمدی جوانی نمی داد و مثل اینکه میخواست کار خود را مخفی
نماید * ناچار مفتشانی از همدرسان او را بر او گماشتم * و کرا را عقب
اوفرستادم که به بینند چه میکنند و چرا دیر بمکتب می آید * چون
تلامذه او را می آوردند میپر سیدم که در کجا و چه کار مشغول بود *

میگفتند در زاویه تالار بناز و دعا مشغول بود * تا اینکه روزی
 دیر آمد و خودم از او پرسیدم که آقا تاحال کجا بودی * آهسته زیر لب
 گفت در خانه جدم بودم * از این کلام مرا شگفت آمد * پس روزی
 او را گفتم که نماز بر شما واجب نیست تو کودکی نه ساله برای چه
 اینقدر نماز میخوانی و حال اینکه هنوز ببلوغ نرسیده ای * باز
 آهسته با کمال ملایمت و حیاء و ادب فرمود میخواهم مثل جدم
 باشم * و با اینکه از همه دیر تری آمد همیشه درس و مشقش مقدم
 بر دیگران بود * و هر مطلب مهم و مسئله غامضی را که بایستی کرارا
 بر دیگران فهمانید او یک دفعه فرامیگرفت * بلکه او را اشارتی کافی
 بود * و خود در ایام صباوت مبتکر و مخترع بعضی عبارات و عناوین
 میشد * و امثال این حکایات را تمام همدرسان او روایت کرده اند *
 سید محمد صحاف شیرازی که در سرای امیر در طهران ساکنا
 بصحافت مشغول بود از این قبیل حکایات برای بسیار کسان تعریف
 کرده است * و او بیان نموده که رسم اطفال این بود که در فصول
 معتدله روزهای جمعه بیابغ و صحرا میرفتند و مهمانی دوره داشتند *
 و معلم خود را هم دعوت مینمودند * در هر جمعه ضیافت معلم و متعلمین
 بایکی از اطفال بود * چون بصحرا و تفرج میرفتند همگی بر حسب
 عادت کو دکانه بلب و بازی میرداختند * مگر آقا سید علی محمد که
 اطفال را اغفال نموده از میانه غایب میشد و از سایرین کناره میکرفت
 و چون وی را طلب و جستجو مینمودند در جای خلوتی زیر سایه درختان
 عبادت و نماز مشغولش می یافتند *

* الحاج سید علی خال *

چنانکه گفتیم خال مذکور بعد از وفات آقا سید محمد رضا کفیل
 احوال نقطه اولی بود * و ایشان را بمکتب شیخ معلم فرستاد * و اما

شیخ مذکور در بعضی دیگر بنام شیخ عابد موسوم و مذکور شده
 و فی در کتاب بیان عربی از خود نقطه اولی خطاب بمعلم خویش بدین
 رنه ملکوتی مخاطب گشته * ان یا محمد یا معلمی لا تضربنی فوق حد
 معین * از این عبارات مفهوم میشود که نام معلمشان شیخ محمد بوده *
 تنها در اینجا تصویری که میرود این است که نام اصلی وی محمد بوده *
 و لقب وی بر حسب عبادت و زهد شیخ عباد یا شیخ طابد بوده * و بین
 اهل شیراز بدین لقب مشهور شده و در واقع لقب بجای اسم استعمال
 میشده * و اکثری از اهالی اور ابکاه * (شیخنا خطاب میکردند)
 باری حاج سید علی خال که اخیراً بهمشیره زاده خود ایمان آورده
 چندانی که دست از مال و جان شسته در طهران در راه او شهید شد
 و شرح شهادت او از بعد بیاید * همیشه نزد شیخ معلم اظهار مینمود
 که از این همشیره زاده حالات و عاداتی ملحوظ میکرد که از هیچ
 کودک مشاهده نشده * هر روز کلمهئی تازه از او میشنوم * و هر دم
 حالت غریبی در او مشاهده مینمایم از آن جمله خوابهای غریب و رؤیاهای
 عجیب نقل مینماید * و این گونه رؤیاهای طفل هشت نه ساله بسی
 غرابت دارد * من جمله یکوقت حکایت کرد که در خواب دیدم *
 حضرت امام جعفر صادق در کفه ترازوئی که بین زمین و آسمان
 آویخته نشسته بودند * و طرف دیگرش خالی بود پس کسی مرا در آن
 کفه نشانید که تهی بود * چندان چربید که از کفه آن حضرت
 سنگین تر شد * و ما از اینگونه خوابهای او استغراب میکردیم
 و نمیشوانستیم حمل بر آن کنیم که معاذ الله اینگونه خوابها معمول
 و مصنوع است * تا اینکه روزی در حمام خضاب فرموده بود و بخواب
 رفته ناگهان از خواب جست و فرمود * در خواب دیدم که حمام
 زنانهئی که جنب این حمام است خراب شد و هفت نفر از زنان را
 هلاک کرد در همان روز این واقعه رخ داد * و چنانکه مسبوقید آن

هم خراب شد و آن زنها هلاک شدند *

مجملا این حاج سید علی خال همواره نقطه اولی را محترماً مراقبت
 میکرد تا اینکه بسن بلوغ رسیدند * پس ایشان را با خود به ابوشهر برده
 در آنجا حجره تجارت گشود و ایشان را بکار تجارت مشغول نمود *
 و هر قدر آن حضرت اشتغال فرمود * ولی در عین حال خاطر شریفش
 از کارهای ملکی ملال می آورد * و همواره میل بانزوا میفرمود *
 و کار او را می یافتند که از امور کناره گرفته بر بام سر بر شده بنماز
 و زیارت عاشورا و گریه و سوگواری مشغول است * و در همان اوقات
 با حاج سید جواد طباطبائی مزبور سفری از عراق عرب بمملکت عجم
 نموده در ابو شهر حاجی سید علی خال را ملاقات کرده و باهمان سابقه
 که برادرش حاج سید محمد داشت بمنزل حاجی سید علی در همان سرائی
 که دار النجاره ایشان بود وارد شد * و چون یافت که همشیره زاده شان
 نیز با ایشان بیوشهر آمده با آن تخم اراد تیکه از وی در سینه کاشته بود
 موقع را غنیمت شمرده * شش ماه * نزد ایشان در آن سر اقامت شد *
 و هر چه حالات نقطه اولی را مشاهده مینمود بر او دلتش می افزود *
 با آن مواعیدیکه از سید رشتی شنیده بود حسن ظنی در باره نقطه اولی
 حاصل میکرد * که شاید ویرا با حجة موعود از باطنی باشد * ولی نه
 از طرف نقطه اولی دعوتی و نه از طرف سید مذکور ارادتی بظهور
 میرسید * تنها حسن اخلاق و آداب ایشان جالب نظر سید شده بود *
 پس حاجی سید جواد بیلاذ دیگر سفر کرد و نقطه اولی مستقلاً
 بی معاونت خال بتجارت مشغول شدند * و چون صیت تعبد و ترسد
 ایشان مشهور شد ایشان بسید ذکر معروف گشتند * و از همان اوقات
 شروع نمودند به تألیف و تصنیف بعضی رسائل که اکثر آنها مشتمل
 بر ادعیه و خطب بود * و با اینکه تحصیلات ایشان منحصر بود بهمان
 تحصیلات مختصری که در مدرسه شیخ عابد کرده بودند مع ذلك عبارات

رائقه و کلمات لائقه از قلم وی جاری شد * و پاره دیگر از مؤلفات وی راجع بود بمحبت و توصیف اهل بیت عصمت و ائمه هدی * و بیشتر در وصف حجة موعود زبان گشوده و بیان فرموده * در ابتداء ابدأ عقاید شیعه را تنقید نمیفرمود بلکه تمجید مینمود و میفرمود که عقاید آن حزب صحیح و متین است * و حتی وجود موعود غائب را تصدیق نموده اخیراً معلوم شد که در اینگونه کلمات حقائق و معانی دیگر را و دلیله نهاده * اساساً شریعت اسلامی و رسالت نبویه و امامت تمام ائمه را جدأ و صمیما معتقد بوده * ولی در غیبت شخص معلوم و حیات بشری او از باب مباحثات و مدارات و حکمت سخن را نده * متدرجاً نفوس مستعده را بخود متوجه و نزدیک همی ساخت و شیئاً فشیئاً با کمال ملایمت و مدارات اشخاص را برای ظهور مقامات آئیه تربیت همی نمود * و هرگاه کلمات و پرا بعضی از طلاب از طایفه شیخیه و تلامذه سید و شیخ میدیدند سؤال میکردند که کلمات از کیست * و اکثر تصور مینمودند که ادعیه آن از صحیفه سجادیه فرا گرفته شده است * و حدس میزدند که مؤلفات دیگر او باید از کتب علماء باشد * چه که تحصیلات ایشان و سن و حال ایشان مقتضی این پروزات نبود * و ابدأ تصور نمیشد که جوانی قلیل التحصیل و تجارت پیشه دارای این مقامات باشد * ولی ایشان هم خرق حجاب نکرده مبسک و منشی آن آثار را نشان نمیدادند * و باستمراره فی رفیق بر گذار کرده میفرمود این تصنیفات و کلمات از جوان تازه کاری صادر شده *

نگارنده در طی تحصیل تواریخ این امر مکتوبی بخط خود نقطه اولی یافت که مؤرخ بود بتاریخ هزار و دوویست و پنجاه و نه مطابق سال وفات سید رشتی * یعنی یک سال قبل از ظهور داعیه * نقطه اولی * و آن مکتوبی است که از پوشهر بشیراز بحال سابق الذکر

خود نگاشته امور تجاری را در آن مکتوب مذکور داشته‌اند * ولی در آخر آن مکتوب پس از توصیه که در حق والدۀ محترمه خود فرموده سرقوم میفرماید آنچه را که مضمون و مفادش این است * بطلاب بگوئید که هنوز امر بالغ نشده و موقع نرسیده لهذا اگر کسی غیر از تبعیت از فروعات و معتقدات اسلامیه را بمن نسبت دهد من واجد اظہار ینم در دنیا و آخرت از او ناخوشنود خواہیم بود (انتہی) از این مضمون مفهوم میشود که بسبب روزات فوق العادہ و حالات خارق العادہ می که از ایشان مشہود بودہ قبل از داعیہ نیز بسیار کسان تصور مقام و رتبہ می در حق وی مینمودہ اند * و چون ایشان اظهار امر خود را موکول بتمہید مقدماتی میدانستہ اند کہ اقل از آن استعداد یافتن نفوسی چند برای قبول کلمہ بدیعه و تعالیم جدیدہ بودہ لهذا قبل از تمہیاً و تکمیل این اسباب طلاب را از اظهار سرائری کہ در وجود ایشان تصور داشته ممنوع میداشتہ اند * باری برویم بر سر مطلب بسیار کسان تصور دارند کہ نقطہ اولی ساہا در مدرس سیدرشتی تلمذ فرمودہ * و این مسئلہ را بیقین مبین دانستہ ایم کہ خلاف واقع است * و تمام تلامذہ سیدرشتی این مطلب را انکار نمودہ اند * فقط یکی دو جلسہ نقطہ اولی با سید مرحوم ملاقات فرمودہ شرح آن از این قرار است کہ چون مدتی توقف ایشان در بو شہر طول کشید در سن بیست و دو سالگی بشیراز تشریف بردہ تاهل اختیار کردند * و بعد از ازدواج بادختری علویہ مسماہ بخدیجہ بکم نطفہ می منعقد و پس از نہ ماہ پسری متولد شد * و او را سید احمد نام نهادند * ولی بانکہ فاصلہ می آن طفل رضیع از این جهان در گذشت * و نقطہ اولی عازم کربلا شدند * تقریباً یک سال قبل از وفات سیدرشتی ایشان وارد کربلا شدند و سن ایشان بن ۲۳ و ۲۴ بود و پس از آنکہ مضجع مطہر جد بزرگوار خود حضرت

سید الشهداء علیه السلام را زیارت فرمود روزیوا بمدرس سید
مرحوم ورود نمود * و معلوم نشده که آیا سابقه دوستی خود و فامیلشان
بحسب ظاهر با آن مرحوم داشته اند یا نه * در هر حال تلامذه سید
حکایت کرده اند که چون سید علی محمد شیرازی بمدرس سید رشتی
ورود نمود با اینکه او مردی پنجاه ساله و باب جوانی بیست و چهار
ساله بود سید رشتی عالمی متبحر و سید باب جوانی تاجر با وجود
این احترامات فائز و تکریمات لائقه از سید رشتی نسبت بسید باب
بظهور رسید * و در ضمن را احتراماً له موقوف نموده توجه تلامذه را
بصحبت باب معطوف فرمود و مسائلی از آثار ظهور موعود را بمیان
آورد * که پس از این مقدمات و بروز داعیه ایشان طلاب آن مسائل را
راجع بنقطه اولی دانستند * و گفتند مقصود سید مرحوم از این
اذکار آن بود که بطلاب بفهماند که اوست دارای این مقام و موعود
اسلام حتی گویند اشاره نمود باشعه افتابی که از منفذ منزل بدامن باب
تاییده بود * و فرمود مانند این آفتاب که بردامن ایشان تاییده موعود را
می بینم و افسوس چند اظهار نمود که در یفا از ناشناسی و ناسپاسی
ناس که اکثر بمعرفت حقیقت راه نیافته اند * بجملا پس از برگذار
شدن ملاقات سید رشتی و انجام یافتن زیارات دوره ثانیاً بیوشهر
برگز تجارت و شغل خود مراجعت فرمود * و کماکان بذکر و عبادت
و گاهی بتحریر و تألیف رساله فی و خطب و ادعیه فی همی پرداخت *
تا اینکه در سنه هزار و دوویست و پنجاه و نه چنانکه ذکر شد
سید رشتی مرحوم شد * و پس از چند ماه نقطه اولی بساط تجارت
بو شهر رابع پیچیده بشیراز مراجعت فرمود * در خلال این احوال
بعضی از تلامذه مرحوم سید منشقت شده بعد از سید بکار تعلیم
و تعلم پرداخته در طلب مقصد و مطلوب خود برآمدند * و حتی بعضی
از آنها جناب ملاحسین بشروئی را که شرح حالش از بعد بیاید

خواستند بجای مرحوم سید بکار تدریس و ادارند و او قبول نکرده تکلیف را بجاهدت در راه معرفت ولی عصر حصر دانست * و یافتن او را لازم شمرده سایرین را هم بر سلوک در این راه تشویق همی کرد * تنها کسی که بتدریس پرداخت قره العین بود که شروحا از بعد مذکور خواهد شد * ولی او هم در عین تدریس در حالت ترقب و انتظار با سایرین شریک و سهم بود * و حتی بریاضات شاقه و ختم و ورود دعا و تضرع مشغول بود * و بعضی از آنطلاب بمسجد کوفه آمده خیمهئی بر پا کردند * و بختم و خواندن دعای فرج مشغول شدند * و هر صبح و شام و سحرگاه باناله و آه قرب ظهور و عود و طلوع موعود را از رب و دود خواستار میشدند و این مراقبه تا مدت چهل روز امتداد داشت

﴿ ابتدای طلوع نقطه اولی و ایمان باب الباب ﴾

جناب ملاحسین بشروئی که مسقط الراس او قصبه بشروه از توابع خراسان بوده مردی بود عالم و زاهد و فطرتاً شایق بامور روحانیه * چندانکه در عنفوان شباب چون بفوز ملاقات شیخ جلیل احسانی فائز گشت استفاده از آن محضر را فوز عظیم شمرده در کوی وی مقیم شد * و متدرجا از محارم ایشان محسوب گشت * مدتها در خدمت آن عالم جلیل بسر برده ولی در یک قسمت صمدئی از دوره حیات خویش هم ملازمت سید رشتی را اختیار نمود * و تا آخر ایام مقیم آن مقام گشته آنی از حضور آن سید جلیل دوری نمیجست * و در تمام مراتبی که ذکر شد و پیش قدم و اسرار شیخ و سید را یگانه محرم بود * و چنانکه اشاره شد چون سید مرحوم بر حمت قیوم پیوست ملاحسین مزبور ایام و شهری چند را بحال ریاضت و عبادت و انزوا و اعتکاف در مسجد کوفه با عده دیگر پرداخته و چون یارهئی از هم مسکنانش یعنی از طایفه شیخیه برای طلب مطلوب باطراف

مسافرت کردند و شب و روز کو شهاشان مترصد ندا و صدائی نبود جناب
ملاحسین نیز تصادفا بشیر از باعده می از اهل راز مسافرت نمود
و در شیراز بهوز لقای نقطه^۱ اولی فائز آمد * و او اول کسی است که
که بنقطه^۱ اولی ایمان آورده بلقب باب الباب ملقب گشت *

و محمل از این قضیه آنکه * چون نقطه^۱ اولی را در محضر سید
رشتی دیده و استعماراتی از سید در هر موضوع شنیده بود فقط بامم
زهد و تعبد و دیانت دوستی ارادت مختصری بنقطه^۱ اولی داشت لهذا
در شیراز بیش از هر کسی ایشانرا زیارت میکرد و هرگاه ایشانرا
سلاطات مینمود از هر بابی سخن میراند و در هر جلسه می برادرانش
می افزود * چند آن حل مشا کل و جواب مسائل و بیاناتی که سحر حلالش
میشمرد از آن منبع کمال استماع نمود که اخیراً در کیفیت حال و مقال
وی متحیر و مندهش گشته بود تا اینکه در شب جمعه پنجم جماد الاولی
سنه یک هزار و دو بیست و شصت هجری مطابق بیست و سیم ماه مه
فرنگی سنه یک هزار و هشت صد و چهل و چهار میلادی نقطه^۱ اولی
بفتمت در منزل خود در نزد ملاحسین اظهار مقصد خود فرمود *
در حالتیکه گذشته بود از شب سه ساعت و پانزده دقیقه و نیز گذشته
بود از سن شریفش بیست و پنج سال * بالجمله نزد جناب ملاحسین
مهدویت و قائمیت را ابراز فرموده مشارالیه را با ایمان دعوت نمود و چون
اظهار علنی و ادعای جهری نقطه^۱ اولی در آن روز واقع شد آنروز
روز عید مبعث است * و از ایام متبرکه است که هر بهائی نابی
مجبور است که آنروز را محترم دارد بلکه از ایامی است که بنص
حضرت بهاء الله اشتغال در آن حرام است . خصوصاً که با امر دیگری
مصادف شده بر شرافت آن می افزاید و آن ولادت حضرت عبدالبهاء
است زیرا در همان شب مبعث حضرت عبدالبهاء هم از صلب حضرت
بهاء الله و بطن ام الکائنات در طهران متولد شده و شرح این قضیه

در مقام خود مذکور خواهد گشت *
 و از غرائب امور اینکه در همان ایام که شیخ احسانی در کربلا
 و سیدرشتی بعد از آن جناب واحداً بعد واحد بتجددات علمیه
 و روحانیه مشغول بودند * و افکار تلامذه خرد را بظهور امر تازه‌ئی
 نزدیک مینمودند * و نقطه اولی در شیراز و بو شهر در کارنشو و نما
 بودند * و اشخاص را استمداد می بخشودند * در خلال همان احوال
 حضرت بهاء الله در طهران و نور در کارنشو و نما و ترقی بود * و عیناً
 حالاتی که در شیراز از نقطه اولی دیده میشد نظیر آن بلکه اکمل
 و اتم از آن در طهران از ایشان بظهور میرسید * باری (این سخن را
 ترجمه پهنآوری * گفته آید در مقام دیگری)

چون جناب ملا حسین بشروئی در آن روز داعیه نقطه اولی را
 شنید * با وجود آنکه مقدمه مانی که قبلاً تمهید شده بود نتوانست یقین
 کند و مؤمن شود * بلکه عجزات و مناظراتی چند قیام نمود و چندان
 او را این داعیه ناگهانی و ظهور رازنهانی متوحش و مندهش ساخت که
 بتقدیم مقدمات فراریه پرداخت * که شاید راهی برای فرار بجوید ولی
 مجال برای وی مجال و پایش بکمند ایمان و اقبال افتاد * و چنانکه خود
 ایشان بیان کرده اند در اول وهله باخود خیال میکند که این جوان
 سید متقی را چه افتاده که بچنین داعیه‌ئی لب گشاده * البته باید مسائل
 غامضه‌ئی از وی سؤال کنم که برای جواب آن مجال نجوید * و از خیال
 خود راه انفعال پوید * پس اظهار میسازد که ای آقای من مقامی
 را که حضرت شما ادعا میفرمائید مقامی بغایت عالی و رتبه‌ئی بی نهایت
 متعالی است * و قبول آن بدون برهان در حیرت امکان نیست * شمارا
 بر صدق این مقام و رتبت چه برهان و حجت است فرمود الطرق
 الی الله بعدد النورس شما چه برهان میخواستید و کدام حجت میطلبید
 جواب عرض میکنند که چون من با اصطلاحات علمیه آشنا هستم و برای

تحصیل علوم و معارف زحمت بسیار کشیده ام بنقطه علمی توانم شناخت
 که فوق علوم سایرین و برتر از دانش اولین و آخرین باشد * و فوق
 کل ذی علم علیم * پس شروع کرد بسؤال از دقائق مسائل علمیه
 و دینی * از هر مقام که سؤال کرد اجوبه شافی کافیه شنید *
 و چون تفسیر احسن القصص را که خود نقطه اولی بر سوره یوسف
 با عباراتی بدیمه نگاشته بودند بنظرش رسید بیکباره دل از دست
 داد * و با بدائره ایمان و ارادت نهاد * و اعتراف نمود که بروزات
 و ظهور اتیه که از نقطه اولی در مقام احاطه علمیه و بیانات شافی
 و محاسن اخلاقیه و سایر شئون حسنه بارز شده و میشود اما خارق
 العاده است * و از سایر افراد بشر باین درجه کمال دیده و شنیده
 نشده * بلا شبهه این فطرت فطرت الله است * و منبعث از مشیة الله
 پس بدون تردید و شبهه و ریب بنقطه اولی ایمان آورد * و چون بدائره
 ایمان و ایقان وارد شد هر روزی که بر او گذشت مستقیم تر گشت
 چنانکه اعمال و اقدامات او شاهد احوال و مقامات اوست * باری
 چون جناب ملا حسین مؤمن و بقلب باب الباب ملقب گشت در مقام
 تبشیر و تبلیغ و آگاهی دیگران برآمد * ولی او و کسانی که در ابتدای
 طلوع از سر کار آگاهی یافتند فقط باسم باب بشارت میدادند *
 و حتی از ذکر اسم نقطه اولی ممنوع بودند * و تا نقطه اولی از سفر
 منکه مراجعت نکردند کمتر کسی آگاه بود که این باب کیست *
 الا اینکه تلامذہ شیخ و سید اکبری بلا اسم و معدودی باسم و رسم
 دانستند ندائی بانند شده یعنی در اندک زمانی بوسائل

عبدیه که یکی از آن و سائل اقدام باب الباب بود

این خسر بسلامت و خواص از اصحاب شیخ

وسید رسید و از هر طرف در مقام

مجاهدت و تحقیق بر آمدند

بمکه در حضور نقطه^۱ اولی مسافرت فرمود * مشهور است که هزار
بیت در معنی یک آیه^۲ کوچک قرآن (الله الصمد) از بنان و بیاض قدوس
بلحن آیات تراوش کرده * و نیز کلمات بسیاری در حقائق دینی به نگاشته
که ما را مجال تحصیل و درج آن اتفاق نیفتاد * و چون قدوس و باب
الالباب و بعضی دیگر از کبار اصحاب صاحب سرگذشتهای رقت آور
مشروحی هستند لهذا در اینجا بهمین مقدار قناعت کرده بقیه را انشاء الله
در مقام خود مذکور خواهیم داشت *

آنچه مسلم است از شب پنجم جمادی الاول سنه ۱۲۶۰ تا مدت
پنج ماه و چیزی هیچده نفر از علمای شیخیه ایمان بنقطه^۱ اولی آوردند
و آنها بحروف حی موسوم و موصوف شدند و تمام این هیچده نفر
باستثنای قره العین که در کربلا بود و بتوسط مکاتبه و سایر وسائل ایمان
آورد ما بقی در خود شیر از بحضور مولای خود رسیدند * و بحضرتش
گرویدند * و اسامی حروف حی و شرح نزول کتاب بیان در مقام
دیگر ذکر خواهد شد * پس از انجام این امور هر یک از آنها ما مورد
بطرفی شدند که از جمله مؤمنین اوایه ملا علی بسطامی بود * و ملا محمد
صادق مقدس خراسانی * و شرح حال هر یک در مقام خود مذکور
خواهد شد * و اما خود نقطه^۱ اولی با قدوس و خال معظم خویش یعنی
حاج سید علی در ماه شوال همان سال (۱۲۶۰) طایفه طواف کعبه شدند
و مشهور است که در نزد خانه^۲ کعبه داعیه^۳ خود را اعلانی نموده بدین
نغمه^۴ بدیعه^۵ تغنی فرمود * (ایها الناس انا القائم الذی کنتم به تنظرون)
و چون این ندا بگوش خاص و عام رسید همه^۶ بی در اطراف پیچید *
و طبعاً از قافله^۷ حجاج هر کس شطری از این انتهاض را شنید در مراجعت
به وطن حکایت کرد * و این سبب شد که در اندک مدتی شهرتی فوق
العاده یافت بالاخص آنسال که سال حج کبر بود و جمعیت حاج از سایر
سین پیشتر * و لهذا ندائی که بایست بتوسط رسول و سفرای بسیار

« جناب قدوس »

اسم ایشان ملا محمد علی فرزند ارشد حاج ملا مهدی بارفروشی بوده * مسقط الراس وی بارفروش مازندران * و از نجباء و متمولین آن شهر بودند سمت ریاست عامیه و اجتهاد و قضاوت نداشتند * ولی از آنجا که رسم بزرگان و اعیان ایرانی آن بود که اولاد خود را بتحصیل جمله بی چند از مقدمات عربیه و صرف و نحو و یا حکمت آلهی و معانی و بیان و امثالها و هر گاه بیشتر میخواستند فاضل و عالم باشد بفقیه و اصول آشنا میساختند : لهذا حاج ملا مهدی که از محترمین بود * نه برای قضاوت بلکه بجهت شرف و سعادت فرزند خود را بتحصیل این علوم کاشته بود * و ملا محمد علی مشهور است که قبل از تصدیق معلومات محدودی داشته هر چه را حاصل کرده بعد از تصدیق و از پرتو امر نقطه اولی بود * ولی آنچه را تحقیق شده قبل از تصدیقهم از اصطلاحات علوم اسلامیة بی بهره نبوده * بجملاً خود و پدرش از ارادت کیشانی شیخ رسید بودند * در همان سال که نقطه اولی بطواف کعبه عازم شدند ملا محمد علی نیز با قافله حجاج رهسپار بود * و چون بشیر از رسید با جناب ملا حسین باب الباب ملاقات کرد * و بشارتی از لسان باب الباب در باب باب شنید * ولی هر چند اصرار کرد نام و نشان آنجناب را نشنید : آخر خودش اظهار نمود که گمان میکنم بلکه یقین دارم که صاحب این مقام نامش سید علی محمد است : زیرا من حضرتش را یک مرتبه از قضا زیارت کرده و دل به مهرش سپرده ام * بالاخره او را بحضور نقطه اولی بردند * و چون خدمت آن حضرت رسید بدون لجاج در یک جلسه با ایمان موفق گشت * و اخیراً بلقب قدوس ملقب شده : مقامی بسیار عالی را در این امر احر از نمود * و از شیراز

در ممالک اسلامیة انتشار یابد خود بخود شایع گشت * و اگر چه
معدودی در سفر حج ایمان آوردند ولی این نداء مردم بسیاری رامیبا
کرد برای فحص و تحقیق * خلاصه نقطه اولی در این سفر از هر جهت
آثاری بروز داده * و من جمله رساله حرمین را در مکه معظمه مرقوم
فرموده * و پس از آنکه مناسک حج را بجای آورده باخال سابق الذکر
خود از راه بوشهر قصد مراجعت کردند * در حالتیکه امور بسیاری
از شهرت این نداء ورد و قبول نفوس و زمزمه های عدیدهئی از هر
قبیل واقع شده بود * ولی بواسطه اینکه ابتدای کار بوده * و بجزئیات
آن اهمیت داده نشده و ضبط تاریخ نگشته ناچاریم از بیان آنها
صرف نظر نمایم

قبل از ورود خود نقطه اولی اخباری چند در موضوع اظهارات
ایشان بشیر از وارد و شایع شد * علمای شیراز که پیش از اینها
از حرکات آن سید جلیل متحیر بودند و کثرت عبادت و تزه دوی و پاره
تراوشات دیگر ایشان را قسمی از خوارق عادات میشمردند از استماع
این خبر ناگهان با آتش کینه برافروختند * و فریاد و ادیناه برکشیدند
و در منابر بسب و لعن و تکفیر و شتم قیام کردند * و نیز این امور
بسیار بلاد سرایت کرده * از کل نقاط ایران ندای مدح و قدح
و اثبات ورد بلند شد * و این واضح است که علمای ملت که مدت
هزار سال است طبقاً عن طبق بر طبق پیشنهاد نواب اربعه چنانکه در
مقدمه معلوم داشتیم عقیده بر وجود و غیبت و حیات و بقای شخص
معینی بهم رسانیده کتب بسیاری در این موضوع نوشته و پیوسته
بسیب آن کتب بامدعیان خود از اهل سنت و جماعه در مجادله بوده
خویش را بسبب این عقیدت برایشان مقدم و مرجح میدانسته اند هرگز
راضی نخواهند شد که بر ضد معتقدات خود امری را مشاهده نمایند
یعنی شخصی را که در میان خود شان بتولد شده و نشو و نما کرده

و در مراتب علمیه و تحصیلات فنیسه نیز از اکثر عقب تر بوده اورا
عهدویت پذیرند * و عقاید هزار ساله خود و اینهمه کتب و صحف
و مؤلفات خویش را در باره موعود لغو نمایند * و یا اینکه بسیاری
از آن را صرف نظر نموده بباره اخبار و احادیث که این شخص مدعی
بان مستدل شده متمسک گردند * و بگویند نبود در میان این همه
کتب اخبار الاقلی از اقوال صحیحه و آثار مدله * شبهه نیست امری
بغایت صعب است * تا بدرجه ئیکه این عنوان بنفسه مانع و حاجز
از تحقیق و مجاهدشان میشود * چنانکه شده تا آنجا که اصلا علما
مایل بفحص نشدند و طالب تحقیق نگشتند * و در صدد برنیا مدند
که از او برهانی بر طبق مدعایش بطلبند بلکه همواره کلامشان
در این بوده که از چنین امر واضح البطلانی برهان خواستن بیجا
و غلط است * و بره آنکه شوکت و اقتدار علمای ایران در آن زمان در
منتهی درجه کمال بود بحدی که دولت ایران مجبور بر اطاعت او امر
ایشان بود * اگر چه بر خلاف حق هم باشد * و هر چند بخلاف تمدن
و قوانین عالم هم حکم مینمودند از اجراء آن گریز و گزیری نداشت *
و در اینجا این نکته باقی است که بگوئیم در صورتیکه این بود
حال علمای شیعه * دیگر از علمای سنت و جماعت بهیچوجه نیایست
متوقع بود زیرا برای رد و عدم قبول آنها همین بهانه کافی بوده که
بگوئید مهدی موعود از میان طایفه شیعه ظاهر شده چه ملتی که
هزار سال است شیعیان را دارای هیچ حقیقتی نمیشناسند و افکار
ایشان را منبث از اوهام میدانند * و چندان کینه و عداوت در
میان شان بوده که انهمه قتل و نهیب که کتب مدون است بذکر آن بینشان
واقع شده یقین است هرگز تصور نمیکند که حق در میان ایشان
باشد * و ازین ایشان ظاهر شود * و چون بر فلسفه افکار و ادبار فتنین
آگاه شدی اکنون بتاریخ حوادث زقت آوری که از همین جا

شروع میشود رجوع نمائیم * نقطه اولی هنوز وارد شیراز نشده بودند که از هر طرف فریادها شریعتا بلند شد * در آنوقت حسین خان آجودان باشی فرما فرمای شیراز بود غلما از او خواهش کردند که سید باب را مورد تعرض و عتاب قرار دهد تا این آتش خاموش و این آئین فراموش گردد * و او در صدد انجام این مرام برآمده قبل از ورود شان مأموری چند فرستاد ایشان را تحت الحفظ وارد کردند و این در ۱۹ رمضان سنه ۱۲۶۱ واقع شد و از حین ورود تعرضات شدید شروع شد * در ابتداء ایشان را در محضر حکومت تهدید و تعرضی شدید نمودند * پس قدغن اکید کردند که ایشان در خانه خود مقیم و معتکف گردند و قاصد و ملائمی را بخود راه ندهند *

(ملا محمد صادق مقدس خراسانی و ملا علی اکبر اردستانی)

چنانکه گفتیم خبر طلوع و ندای نقطه اولی بزودی بگوش اصحاب شیخ رسید * بعضی قبل از سفر حج و برخی در طی این مسافرات و گروهی بعد از مراجعت بخدمت نقطه اولی رسیدند * و هر کدام وی را دیدند نددل از دست دادند اما بارهائی از ایشان بملایمت و حکمت حرکت مینمودند * و بارهائی دیگر پرده دربی کرده بی تابی مینمودند * و بر ملاء تبلیغ و تبشیر میگردیدند * از انجمله این دو نفر یعنی ملا محمد صادق مقدس خراسانی و ملا علی اکبر اردستانی که هر دو از کبار شیخیه بودند چون قبل از سفر مکه خدمت نقطه اولی رسیدند و راه یقین را پیمودند * بستر و کتمان راضی نشدند * و یا بر حسب مأموریت مجبور بر انتشار امر گشتند * و بر ملاء نداء در دادند و زبان به تبلیغ گشادند در همان اوقات که نقطه اولی از مکه بایران مراجعت میکردند * این دو نفر ساکت ننشسته تبلیغ مینمودند و از مسافرت اهلرأف برگشته تازه وارد شیراز شده بودند که با اشاره علمای عصر

حکومت وقت هر دور گرفته محاسن سوز آید * و چوب زدومهار
کرده گرد شهر گردانیده اخراج بلد کرد * و این اولین بلائی بود که
در راه محبت نقطه اولی تحمل شد * و بعضی از مؤرخین چوب خوردن
ملا محمد علی بارفروشی را وادیتهای دیگر را که بر او وارد شد *
منضم باین حادثه دانسته اند * و چون صیت این مسئله باطراف پیچید
آتش طلب طالبان مشتعل تر گشت * و از هر طرف منتظرین و مجاهدینی
که سالها اتقای موعود را منتظر بودند رو آوردند که به بینند این
چه حکایت است که تقوسی را بتحمل بلاء و ابتلاء واداشته * و عجب
در این است که هیئات دولت و علمای ملت از آن ساعت بیعد دمیدم
بر شدت تعرض می افزودند * و هر قدر تعرض شدید تر میشد طلب
طالبین نیز زیادت مینمود * تا اینکه جمع کشیری باصرا نقطه اولی ایمان
آوردند و بسیاری از ایشان از سلسله علماء و دانشمندان بودند *
اما اکثر از این علماء بتبعیت شیخ وسید موصوف وبعلمای طائفه
شیخیه معروف بودند * و باین واسطه اقوالشان نزد عامه چندان
محل اعتبار نبود * چه که قبلا هم اندک تبائی در عقیده شان ظاهر
شده * رائحه مخالفت جزئی با سایر علماء از افکار ایشان چنانکه
در مقدمه دانستی استنشاق شده بود * خلاصه بعد از حدوث
این حادثه یعنی زجر وایندای ملا محمد صادق و ملا علی اکبر و ملا
محمد علی در شیراز که در روز دوم شعبان ۱۲۶۱ واقع شد بفاصله
یکماه وهفده روز نقطه اولی را تحت الحفظ وارد شیراز کردند
در مجلس اول بهتاکمی و تهدید و زدن سیلی بر صورت آن حضرت
از طرف حکومت کار خاتمه یافت * و بعد از آن بگرفتن ضمانت و التزام
از حاج سید علی خال آن حضرت را رها کردند * چندی حال نقطه
اولی بدان منوال گذشت که مقیم خانه خویش بودند و بسبب قدغن
حکومت کمتر نزد ایشان آمد و شد میشد * ولی صداوند از کل

اطراف ایران بلند بود و اصحاب ایشان در هر دیار مشغول کار بودند و نیز هوای دیگر بر سر حکومت و علماء افتاد که ایشان را در بیست و یکم ۲۱ شهر رمضان بمسجد وکیل دعوت کرده امر بارتفاع بر منبر و انکار ماهو علیه نمایند * و چنان کردند ولی سودمند نیفتاد زیرا ایشان چون از اهل منبر نبوده و هرگز در میان جمعیت خطابه‌ئی آداء نمیفرمودند * نطقهای ناگهانی ایشان که بی مقدمه بروز کرد فوق العاده جالب نظر شد * و بعلاوه اساس نطق خویش را بطرزی با حکمت توأم ساخته بودند که بر ارادت سریدین افزود و باب ایراد سایرین را هم مسدود نمود * بقسمی که نتوانستند خدشه بر سخنان ایشان وارد نمایند و بدانند که این کلمات نافی ادعاه است یا مثبت آن * و چون از منبر فرود آمدند باز مقیم مقام خود گشته در خانه مستکف شدند * این صعود بر منبر نیز در اطراف انتشار یافته و بعکس تصور برای پیش رفت امر باب سعادت شد و حتی بسیار کسان گفتند که آن حضرت داعیه خود را بر منبر بکنایه ئی ابلغ از تصریح بیان فرمود * و با آنکه او را از ادای خطب و عبارات فصیحیه بممانعت مینمودند و تنها انکار داعیه را از او میخواستند باز او کار خود را کرد و سخن خویش را در تحت استار بیان فرمود :

چنانکه قبلاً گفتیم کسانی که قبل از سفر مکه خدمت نقطه اولی رسیدند و از بیان اسم و رسم و حسب و نسب ایشان ممنوع بودند از جمله آنها ملا علی بسطامی بود و او مردی بغایت عالم و متقی بود و با اینکه از تلامذه شیخ رسید بود مع هذا فضلا عن الشیخیه سایرین هم بوی ارادت داشته و در عراق عرب بزهت و تقوی مشار بالبتان بودند و تمام علماء عراق اعتمادی عمید و وثوقی و ثقی باود اشنند * و چون از شیراز بحراق عرب مراجعت نمود خبیر شرف خود را بحضور باب اعلان نمود * بدین سبب هیجانی عظیم در میان اهل علم ظاهر شد * و نظر

بشخصیت و اهت جناب بسطامی این خبر با اهمیتی فوق العاده
 در کر بلاه و نجف اشاعه یافت * ولی هر کس که از ایشان در این باب
 سؤال مینمود او را چنین جواب میفرمود که باب علم الهی ظاهر شده
 باجمعی از طلاب خدمتش رسیدیم * ولی ما را از ذکر اسم مبارکش که
 او کیست و از چه سلسله است و نام و نشان حضرتش چیست نمی فرموده
 عما قریب ندای او بلند گردد و شما خود ملتفت شوید که او از کدام
 خاندانست * و در اینجا لازم است گفته شود که در ابتدای طلوع
 عموماً از کلمه باب چنین استنباط میکردند که مراد از باب کسی است
 که واسطه بین آن حجة موعود و خلق است * و نیز از کلمه مبشر
 ظهور که گاهی در حق ایشان ذکر میشد و در کلمات نقطه اولی هم
 بسیار دیده شده گمان میرفت که مراد مبشر ظهور محمد بن الحسن
 است * یا اینکه مبشر ظهور مهدی علی اصطلاح القرین من السنة
 و الشیعه ولی اخیراً معلوم شد که بابت و مبشریت راجع بشخص دیگر است
 که عن یظهره الله تمبیر شده * و در اسلام رجعت حسینی و رجعت
 مسیح مبرر گشته * و صاحب این مقام همان حضرت بهاء الله است
 که انظر و اشهر از شمس است * و اخیراً عنوان بابت بکلی مبدل
 بهائیت شده تاریخ بایبه هم بالتبع بسبب ظهور بهاء الله و ملت بهائیه
 اهمیتی یافته * ولی این مسئله چنانکه بیاید پس از سالها معلوم و مفهوم
 گشت و در ابتداء مکتوم بود * و هر کس از کلمه باب چیزی میفهمید
 و هر نفسی حدسی میزد خصوصاً تا داعیه مهدویت گوش زد عموم
 نشده بود * و اسم و رسم باب علی نگشته بود * شور غربی در
 افکار بود * و این شور و هیجان در عراق عرب که مجمع علماء
 و مرکز شیخیه بود بیشتر از سایر نقاط بود * و هر شخصی در اینکه
 باب کیست گمانش بطرفی میرفت و شخصی را که کمتر گمان در باره اش
 میرفت نقطه اولی بود * زیرا بسبب جوانی و کم سنی و اشتغال وی

بتجارت کمتری ایشان را دارای این رتبه تصور میکردند * و بیشتر گمان مینمودند که باب باید از خانواده علم و اجتهاد باشد * نه از سلسله کسب و تجارت * و طایفه شیخیه هم تصور می نمودند که البته باید یکی از دست پروردگان و تلامذه شیخ وسید باشد * باری چون جناب ملا علی در هر یوم و بروکوی و کذر به بشارت ظهور باب پرداخت کم کم اختلاف بین علمای عراق پدید شد * بعضی این خبر را تصدیق و برخی تکذیب میکردند *

اما حاج سید جواد طباطبائی از بوشهر مراجعت بعقبات کرده همواره خاق و خالق نقطه اولی را که یک دفعه در حالت صباوت در شیراز و دفعه دیگر در عنقوان شهاب در ابو شهر دیده بود در نظرش جلوه گر بود * و چند دفعه بایران مسافرت کرد و بعراق عرب مراجعت نمود و دو سفر بحج خانه کعبه مشرف شد * و در یکی از آن دو سفر در مسجد الحرام ایامی چند را بتدریس مشغول شد * و طلابی هوشمند گرد کرده از دفاتر دینیه همی آموخت * و سفری بهند و ستان کرده شهری چند را در آن تصور بسر برد * و بیشتر اوقات را در بمبئی میگذرافتد * و با علمای هر طایفه می نشست * و بسیار حلیم و بردبار و قلیل الکلام و باوقار بود * و اخیرا بعقبات مراجعت کرده هنگام ورود جناب ملا علی بسطامی در عقبات بود * چون بشارت ظهور باب را شنید بجانب مشارالیه شتافت * و او را با سرور و جهوری یافت که قبل از آن در وی ندیده بود * پس در مقام شخص از مقصود برآمده آن جواب را از بسطامی شنید که دیگران شنیده بودند * و حتی توانست از او اسم بلد و مکان و مسقط الراس باب را فرا گیرد و چون اصرار از حد گذشت جناب بسطامی ویرا جواب گفت که ای آقای محترم شما از اهل دانش و بینشید چگونه از من طلب میکنید امری را که صاحب امر از آن نهی فرموده * هر وقت هنگام اشاعه نام و نشان